

# آینده

## د افغانستان د آینده غورځنگ مرکزي اورگان

در این شماره:

- چرا انتخابات؟
- انتخابات ریاست جمهوری و پیامدهای آن،
- نقش احزاب دموکرات و ترقیخواه... (بخش اول)،
- حکومت وحدت ملی یا "جنگ موضعی" طبقاتی در کابل،
- تاریخ پر تلاطم یک سرزمین استراتژیک،
- متن صحبت رئیس نهضت آینده در مراسم پدرود با...!
- متن سخنرانی رئیس نهضت آینده در مراسم پدرود با رفیق مسحور جمال،
- ستاره از کهکشان هنر مردمی افغانستان رخت بر بست،
- در سوگ آن رفیق - خنیاگر زمانه ها!
- "زنی ار خوابگاه" - اسطوره یی از قیام یا روایتی از سنگستان - ایدیالوژی،

شماره ۵۵

سال سیزدهم، سنبله ۱۳۹۳ / سپتامبر ۲۰۱۴

نشریه سیاسی - تیوریک نهضت آینده افغانستان،

سرمقاله

عبدالله نایبی

### انتخابات ریاست جمهوری و پیامدهای احتمالی آن

وضعیت به ظاهر پیچیده سیاسی کشور پرسشها، داوریهها و موضعگیریهایی را در بازمانده های چپ دیروزی باعث شده است که نیازمند یک تحلیل همه جانبه است. چرا باید به چنین تحلیل پرداخت؟ اگر دستیابی یکی از دو نامزد به کرسی ریاست جمهوری و همراه با آن راهیابی همدستان او به مقامهای آنچه دولت نامیده می شود، مطمح نظر می بود، نیازی به تحلیل وجود نمی داشت، چون حاکمیت دست نشانده، استوار بر فساد و توزیع شده بین نماینده گان بورژوازی نوحاسته افغانی، کماکان مانند گذشته ادامه می یافت. با این تفاوت که پرسوناژ جدیدی جای پرسوناژ گذشته را می گرفت. اما چنین نشد. نخست بینیم که چرا چنین نشد و این "چنین نشدن" چی تأثیراتی بر آینده کشور و آینده جُش مرقی افغانی خواهد داشت. اگر مسأله در عمق با اکنون و آینده چپ افغانی گره نمی داشت، مطرح کردن و تحلیل آن به درد سر نمی ارزید، ولی از دیدگاه ما، ... باقیمانده در صفحه: ۲

ع.ن

«شاهان بر مردم فرمان می رانند و منافع بر شاهان.»

هانری روان، متفکر سیاسی سده هفدهم فرانسه

### حکومت وحدت ملی یا

### "جنگ موضعی" طبقاتی در کابل

توافقنامه سیاسی بین دو نامزد کرسی ریاست جمهوری همزمان با این که حاوی تناقضات بسیار آشکار است، روی یک خواست بنیادی سیاسی (پایه گذاری نظام پارلمانی) نیز استوار است. نخست به بررسی تناقضات این توافقنامه می پردازیم و سپس، مسأله اساسی سیاسی را که این سند متباز می سازد، به بحث می گیریم.

در اعلامیه مشترک تیمهای انتخاباتی، امضا شده توسط دو نامزد ریاست جمهوری ۹ اگست ۲۰۱۴ آمده است: «التزام و احترام به قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و حرکت در چهارچوب احکام و دستورات آن .

باقیمانده در صفحه ۵

### چرا انتخابات؟

افغانستان در چند ماه اخیر که گذشت، شاهد وقوع حوادث قابل تأملی بود. در کشور دور اول و دوم انتخابات ریاست جمهوری دایر گردید که تعجب جهانیان را در دو مورد برانگیخت: از یکسو شمار فراوانی از جمعیت با وجود خطرات ناشی از بحران امنیتی، صفهای طولانی کشیدند تا باشد که برای اولین بار در تاریخ کشور رأس اجرائی نظام را صرف نظر از درون مایه آن، بی آنکه کسی به تانک و توپ توسل جوید عوض کنند. منظور هم در ظاهر همین بود. مورد دوم البته نه برای آنانیکه در مسایل سیاسی افغانستان وارد اند و جامعه را می شناسند بلکه بیرون ازین حیطه؛ مهندسی، ابزارسازی و در نهایت به رسوائی کشانیدن کل پروسه و نتایج انتخابات توسط ارتجاع جهادی - تکنوکراتیک ... باقیمانده در صفحه: ۴

احمد ضیاء صدیقی سپهر

### نقش احزاب دموکرات و ترقیخواه جامعه افغانی،

### در طرح و تنظیم استراتژی و تعین روشها و سیاستهای

### اقتصادی برای توسعه و انکشاف آتیه کشور

(بخش اول)

پیش درآمد:

۱- در شرایط کنونی کشور، تحلیل دقیق علمی و واقعی چگونه گی وضع اقتصادی افغانستان کاربست دشوار، زیرا برای بیان تصویر دقیق وضع اقتصادی کشور، از یک سو مشکل نبود و کمبود آمار و عدم دسترسی به احصائیه ها و داده های اقتصادی در کشور وجود دارد و از سوی دیگر آمار منتشر شده از طرف نهادهای مختلف، وزارت خانه ها، و سازمانهای بین المللی همگون نبوده متفاوت هستند و هر کدام سعی بر این دارند تا ارقام ارائه شده خویش را واقعی و با اعتبار نشان دهند و ارقام غیر از خود را باطل شمارند. مزید براین طی سالهای گذشته با وجود پیشرفتهای سریع و گسترده ... باقیمانده در صفحه ۶

چون از موضوع مورد بررسی ما در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری افغانستان دور است) رئیس جمهور امریکا مرجع است و مشروعیت خود را از آرای اکثریت امریکا کمایی می کند. اما چیز دیگری - در خارج از دموکراسی - نقشهای آرای مردم و مقام ریاست جمهوری را از پیش تعیین می کند. این چیز دیگر، قانون اساسی امریکاست که اعتبار و مشروعیتی تاریخی دارد و فراتر از مقام ریاست جمهوری است. مراجع دیگری بر رعایت بی چون و چرای قانون اساسی نظارت می کنند و در صورت تخطی، به برکناری و پیگرد مقامهای خطا کار به شمول رئیس جمهور اقدام می نمایند.

تجویز نظامی از این دست برای افغانستان که فاقد قانون اساسی، فاقد قدرت، فاقد دولت متمرکز، فاقد قوای مسلح بود و تحت فرمان صدها گروه مسلح، در وجود یک "دیکتاتوری شبکه یی" شب می پیمود، نمی توانست دشواریها و پیچیده گیهای را که امروز به آنها مواجه هستیم، به وجود نیاورد.

نخست از همه باید قانون اساسی برای کشور تدوین می شد. تدوین یک قانون اساسی کار مشکلی نبود، اما مسأله بر سر مرجع مشروعیت دهنده این قانون اساسی بود. تناقض در نظام از همان طرح قانون اساسی آغاز شد. از یک سو ماهیت دولت افغانستان، اسلامی خوانده شد و از سوی دیگر آن را مبتنی بر دموکراسی و قانونیت اعلام کردند. بین مذهبی بودن و دموکراتیک بودن باید یکی انتخاب شود چون مسأله بر سر صورت یا فورم نظام نیست، بل، مسأله بر سر منشأ یا مصدر مشروعیت و کسب مرجعیت است.

در نظام تیوکراتیک، مصدر مشروعیت، خداست و قوانین مطابق بر نصوص دین تدوین می شوند و اما در نظام دموکراتیک، مصدر مشروعیت اراده عامه است، اراده دسته جمعی مردمان کوچک و بازار است. اراده موجودات کاملاً زمینی است. در افغانستان، قانون اساسی بر گروه های جهادی به پیروزی رسانده شده علیه طالبان، تحمیل گردید که نی مصدر زمینی برای مشروعیت داشت (چون مراجعه به آرای مستقیم مردم افغانستان ممکن نبود. تدویر مضحکه یی به نام لویه جرگه صرف برای آرایش بود) و نی محلی برای تبارز اراده مصدر ربانی (چون حاکمان جدید با آنچه در عملنامه خود داشتند، هر چه می توانستند باشند به جز فرستاده گان خدا به روی زمین!) نظامی که بر بنیاد چنین قانون اساسی تناقض آمیز ساخته شد، ناگزیر یک موجود ناقص الخلقه بود. نی تیوکراسی بود نی دموکراسی!

### ب - اشغال و مشروعیت:

از آنچه گفتیم چنین بر می آید که در جریان حضور نیروهای نظامی امریکا - ناتو در افغانستان، مصدر قدرت افغانی چیز دیگری جز قدرت امریکا- ناتو بوده نمی توانست. مقام ریاست جمهوری به حیث یک مرجع، بخشی از قدرت امریکا - ناتو را به دست آورد. کرسی عمدتاً به حیث نماینده امریکا - ناتو در افغانستان، هویت یافته بود تا به حیث نماینده افغانستان در کشور و در مجامع بین المللی. در جریان تاریخ، تمام قدرتهای محلی زیر اشغال، تجسم بخشی از قدرت نیروهای اشغالگر بوده است. در افغانستان نیز چنین بود و چنین است.

وقتی مشروعیت قدرت بر نیروهای بیگانه اشغال تکیه داشته باشد، قانون اساسی کشور فاقد ظرفیت تحقق یابی می گردد. قانون اساسی بازپچه یی می شود که در لحظه های جشنی و مراسمی برای اغوا کردن ساده دلان شهر و ده، در ویتترین اعلانات سیاسی به نمایش گذاشته می شود.

با گذار یافتن بخشی از قدرت از نیروهای اشغال به کرسی، این یکی صاحب مرجعیت شد ولی کماکان فاقد مشروعیت افغانی باقی ماند. (تلاشهای اخیر وی از طریق ضدیت با مواضع کاخ سفید و امضاء نکردن پیمان استراتژیک ←

باقیمانده انتخابات ریاست جمهوری و پیامدهای احتمالی آن از صفحه اول وضعیت کنونی و روندهایی که در آینده نزدیک از آن سرچشمه خواهند گرفت، جنبش مترقی را با چالشها، تهدیدها و خطرهایی مواجه خواهد ساخت که باید آنها را بر شمرد و زنگ خطر را به صدا درآورد.

### ۱- ماهیت نظام و توهم وجود و عملکرد دموکراسی،

صورت کلی نظام سیاسی کنونی افغانستان توسط امریکا - ناتو هنگامی طرح ریزی شد که از پی شکست و فروپاشی امارت طالبی (یعنی نظام دیکتاتوری مطلقه ایدیالوژیک در هیئت یک الیگارش قرون وسطایی) خلای قدرت به وجود آمد. قدرت طالبی رسماً اعلام می داشت که مشروعیت خود را از مشیت الهی دریافت کرده است و در واقع "امیر" "سایه خدا" در روی زمین انگاشته می شد. مرجعیت (اتوریت) "امیر المومنین" از همان مشروعیت تیوکراتیک سرچشمه می گرفت. دیکتاتوری طالبی در ماهیت و سرشت خود، تجسم دیکتاتوری ایدیالوژی قرون وسطایی بود، مثل این که رابطه دینی بین فرد و خدا، میانجی باید می داشت که روابط بین افراد را در جامعه افغانی مطابق نصوص اسلام برقرار می ساخت. امارت طالبی خود را این میانجی معرفی می کرد و در واقع، به جای خدا، همه ابعاد زنده گی افراد را تعیین می کرد. این خودنمایی و تعریف از خود به هیچ وجه نتوانست مصدر اصلی قدرت طالبان را که دولت پاکستان باشد، پنهان کند. با فروپاشی الیگارش طالبی، دستگاه اعمال قدرت (دولت) که فاقد قوای مسلح شده بود، به چند اداره به میراث مانده از نظامهای پیشین - و در حد اعلی ناکارا و فاقد کادرهای مسلکی - خلاصه می شد. معضله یی که در برابر کارگزاران ناتو - امریکا قرار گرفت، معضله یی چند بعدی بود:

- نبود دستگاه دولتی،

- خلای قدرت،

- منشای مشروعیت و همپیوند با آن مسأله مرجعیت (اتوریت).

امریکا - ناتو زیر شعار مبارزه با تروریسم، دفاع از حقوق بشر و به ویژه استقرار دموکراسی (که در آن بنا به تعریف، قدرت، مشروعیت خود را از اراده جمعی مردم به دست می آورد و بر اساس این اراده جمعی، صاحب اتوریت یا مرجعیت می شود) به افغانستان لشکر کشی کردند.

ما در این تحلیل جنبه های اهداف استراتژیک و "غیر افغانی" ناتو - امریکا را کنار می گذاریم و صرف بعد افغانی شده معضله افغانستان را در عرصه سیاسی مورد بررسی قرار می دهیم.

### الف: مسأله دموکراسی:

حاکمیت گروه های جهادی برنده و به تبعیت از آن، پراگنده گی قدرت که ضامن حفظ و گسترش امتیازات و منافع این گروه ها در حوزه های محدود جغرافیایی بود، با ایجاد یک نظام متمرکز مبتنی بر تبارز اراده عمومی مردم افغانستان کاملاً مغایرت داشت.

تناقض بین منافع گروهی - محلی سروران جهادی و پاگیری یک دولت متمرکز که زمینه را برای متمرکز ساختن قدرت فراهم سازد، گره جوهری معضلات سیاسی افغانستان تحت اشغال ناتو - امریکا شد. دموکراسی مورد نظر امریکا - ناتو در نظامی می توانست زمینه عملکرد پیدا کند که در آن، محلی برای تمرکز قدرت در نظر گرفته می شد. اراده عمومی مردم که مؤلفه بنیادی - سرشتی دموکراسی است باید در چیز واحدی تبارز نماید تا بتواند به حیث قدرت عمل کند. این چیز واحد، مثلاً در امریکا، مقام رئیس جمهور است. (البته ما در این جا به مسأله تفکیک قوا و تقسیم درونی قدرت نمی پردازیم

بود. کرزی با هشیاری تمام این طعمه پلید را در دایره آوردگاه گرگهای رقیب می اندازد و خود به گمان خود، با چین سبز از صحنه تاریخ بیرون می شود!

نخستین مسأله، "امکان" تشکل یک حکومت ایتلافی است. در صورتی که تقلب گسترده و آشکار انتخابات را فاقد مشروعیت ساخته است، بر اساس کدام معیار دیگر می توان یکی از دو نامزد را در رأس قدرت قرار داد؟ معلوم است که هرگونه معیار برگزیده شده، یک معیار واهی و تصنعی خواهد بود و هیچ گونه زمینه یی را برای استقرار مرجعیت (اتوریت) رئیس جمهور جدید فراهم نخواهد ساخت.

بدین صورت مقابله کردن نامزد رقیب در برابر نامزد برگزیده شده می تواند تمام روزنه های بروز خود را مشروع قلمداد نماید؛ آنچه در عمل به یک حاکمیت "دو سر" خواهد انجامید و بی ثباتی سیاسی را در ارگانهای قدرت خواهد گسترد و اما در صورتی که تحت فشار امریکا گزینش یکی از طرفین به حیث رئیس جمهور توسط آن دیگری پذیرفته شود، در این صورت در بدل کسب چنان امتیازاتی خواهد بود که تکیه گاه سیاسی رئیس جمهور را در درون حاکمیت بسیار ضعیف خواهد ساخت. در این صورت، آنکه نقش دوم را رسماً پذیرفته است، در عمل، سکنهای قدرت پراکنده را به دست می گیرد و نظام به سوی بی ثباتی سیاسی می لغزد.

در هر دو صورت، مسابقه سرسام آوری برای اشغال مواضع جدید قدرت با حفظ مواضع گذشته در درون ارتجاع حاکم راه می افتد. در هر دو صورت، آنانیکه دیروز سوارکاران جُش دموکراتیک و دادخواه کشور بودند و جان به کف به "جنگ سیاهیها" می رفتند تا ذروه های شهامت و افتخار را زیر پا نهند و امروز برای "پا دوی" در خدمت یکی از دو نامزد قرار گرفته اند، در بهترین حالت چونان مهمانان ناخوانده، در بیرون از در سرای قدرت می مانند و در بدترین حالت، چونان ابزار خدا داد به وظایف ننگینی گماشته خواهند شد که حاکمان جدید انجام آنها را در خور شأن خود نخواهند دید.

چنین خواهد بود پادافره رها کردن سنگر داد!

#### پیامدهای حاکمیت ایتلافی:

- بی ثباتی جدی تر وضعیت سیاسی و گسترش بی امنیتی،
  - برهم خوردن روند ملی شدن قوای مسلح،
  - فراهم شدن بهانه برای تداوم حضور نظامی امریکا،
  - افزایش مداخله کشورهای همسایه،
  - تداوم حاکمیت ارتجاع قرون وسطایی،
  - شیوع بیشتر فساد در جامعه،
- با چنین چشم اندازی، نیروهایی که هنوز هم خود را به جُش دموکراتیک و ترقیخواه منسوب می دارند، فرصت دارند تا:
- ۱- از ساحه نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی ارتجاع افغانی و حامیان ناتوی - امریکایی آن بیرون شوند؛
  - ۲- بنیادهای اندیشه یی - برنامه یی یک بدیل تاریخی سیاسی را برای تعویض حاکمیت ارتجاع پی ریزی کنند و بر اساس آن؛
  - ۳- به سوی یک تشکل واحد و مستقل سیاسی حرکت کنند.

نظامی با امریکا و کار بُرد پیوسته اصطلاح "خارجیان"، گواه بر این اند که خود، نا افغانی بودن هويت سیاسی خود را دریافته بود ولی بسیار دیرا! بخش آگاه روشنفکران افغانی **معلق بودن** دایمی قانون اساسی کشور را کاملاً دریافته بودند و **پرتگاه عبور ناپذیر** بین قانون اساسی و قدرت دست نشاندگان از سوی ناتو - امریکا را به حیث معضله بنیادی نظام سیاسی افغانستان، نشانی کرده بودند. این معضله همراه با برگشت قوای امریکا - ناتو، دامنگیر مردم افغانستان خواهد شد.

از آنچه گفتیم این نتیجه به دست می آید که **رابطه یی بین قانون اساسی کشور و قدرت بالفعل امروزی وجود ندارد**. وقتی بسیاری از آگاهان سیاسی کشور، امضای پیمان نظامی را به سود کشور ارزیابی می کنند به همین نکته توجه دارند که در صورت نبود هیچ گونه پیوندی بین قدرت در افغانستان و امریکا، خالی قدرت در افغانستان به وجود خواهد آمد و نظام از هم فرو خواهد پاشید.

#### ۲- انتخابات ریاست جمهوری،

دموکراسی در افغانستان برای کسانی وجود دارد که به آن باور پیدا کرده اند. به دیگر سخن، وجود دموکراسی افغانی، توهمی بیش نیست که اذهان ساده دلان را فرا گرفته است. نفس دموکراسی، گذار قانونمند **اراده اکثریت** (از طریق انتخابات آزاد و بدون تقلب، مستقیم یا غیر مستقیم) به یک نماینده یا چند نماینده است. قدرت از همین **گذار واقعی** اراده اکثریت مایه می گیرد، آنها مطابق به قانون اساسی. اما انتخابات در افغانستان فاقد دو شرط الزامی بود: نبود چوکات قانون اساسی مشروع و نبود زمینه برای تبارز اراده های **واقعی** (نی اراده هایی که چون متاع در بازار انتخابات خرید شده و بدین گونه از جوهر خود به حیث **توانمندی عمل کردن**، تهی شدند). در چنین شرایطی، نتیجه آنچه انتخابات خوانده شد، نمی توانست تبارز **اراده کلی** یا **اراده اکثریت** باشد. صف بندی نا متجانس نیروها و محافل در اطراف دو نامزد، آشکار می سازد که بین آنها کدام تفاوت سرشتی وجود ندارد. تشکل یک حاکمیت ایتلافی از سوی آنها هیچ گونه معضله بنیادی سیاسی افغانستان را حل نخواهد کرد، بل، خود به حیث **یک معضله جدید در وضعیت سیاسی کشور افزوده خواهد شد**.

با مداخله امریکا بر روند انتخابات تقلبی، ماهیت مصدر بیگانه قدرت در افغانستان (آنگونه که در بالا توضیح دادیم) یک بار دیگر آشکار شد. قدرت احتمالاً از کرزی به گروه ایتلافی دو نامزد ریاست جمهوری توسط مصدر قدرت، یعنی کاخ سفید انتقال داده خواهد شد. اما این بار، چهره یی که در وضعیت بحرانی آغاز لشکر کشی امریکا - ناتو توانست قدرت را آهسته، آهسته تجسم بخشد، دیگر وجود ندارد. چشم انداز قوای ناتو - امریکا از یک سو و تلاش پهلوانان سیاسی (!) حلقه زده بر گرد دو نامزد برای حفظ ثروتها و امتیازات افسانه یی شان از سوی دیگر، آینده تاریک تری را برای مردم افغانستان تصویر می کنند. این بار دیکتاتوری شبکه یی که مجموعاً در اطراف دو نامزد جا گرفته است، مستقیماً قدرت واگذار شده از سوی امریکا - ناتو را نیز نصیب می شود. اما این بار این قدرت، متمرکز نخواهد

**باقیمانده سرمقاله (چرا انتخابات؟) از صفحه اول**

حاکم بر سرنوشت مردم افغانستان بود. خود میل تمرین دموکراسی نمودند، انتخابات سازمان دادند و خود همه را مسخره کردند. اصلاً برای چه انتخابات؟ "انتخابات" تبارز آزاد و مستقل اراده فردی برای انتخاب شخص یا اشخاصی را بیان می دارد که مسئولیت رهبری دولتها، واحدهای اداری، سازمانهای سیاسی و اجتماعی و ایجاد نهادهای مقننه را با دریافت مکلفیتها و صلاحیتهای معتبر حقوقی و اجرائی بدوش می گیرند. انتخابات در صورتی دارای ارزش واقعی می گردد که از درون مایه دموکراتیک بهره گیرد. آن انتخابی درون مایه دموکراتیک می یابد و به وجهت و مشروعیت می رسد که آزادی کامل اراده انتخاب کننده را تجلی دهد. آیا در افغانستان چنین شد؟ اگر نشد چرا صحنه سازی های عوامفریبانه را در پوشش واژه های انتخابات، دموکراسی، مردم سالاری و . . . به خورد مردم می دهند؟

اصلاً در کشوری که اراده سیاسی برای تبلور مردم سالاری هنوز خاموش است و فرمان سیاست از آن سوی اوقیانوسها می آید، در کشوری که نهاد های اجرائی آن فاسد اند، از بیرون تمویل می شوند و از بیرون فرمان می گیرند، در کشوری که نهاد های قانونگذاری آن در میان مدنیت و تیوکراسی راه گم کرده اند و توانائی تعریف دقیق "حقوق شهروندی" را ندارند می شود دموکراسی بر پا کرد؟ واضح است که نه.

به آغاز ماجرا مراجعه می کنیم: بیشتر افرادی که برای احراز کرسی ریاست جمهوری و رده دوم آن در دور اول نامزد شدند جهادیها و تکنوکراتهای سهیم در قدرت سیاسی ۱۳ سال اخیر افغانستان بودند، قدرتی که جز زراندوزی بی حساب، فساد کامل، بی عدالتی آشکار و ناتوانی تمام عیار در حل معضله های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی کشور فراورد دیگری نداشت. چطور ممکن است همین افراد ناگهان تغییر سرشت دهند و "تحول، اصلاحات، همگرایی و . . ." راه اندازند. همین افراد در دور دوم در یک صف بندی نامتجانس و عجیب و غریب در اطراف دو نامزد پیشی گرفته حلقه زدند. وقتی نهاد پوشالی کمیسیون انتخابات سعی کرد مسیر رای دهی را به نفع یکی از نامزدان سوق دهد تشنج پیش آمد که باید طبق انتظار، فرمان راه حل از بیرون می آمد که آمد. وزیر خارجه آمریکا وارد افغانستان شد و دستور "حکومت وحدت ملی" صادر کرد. بدین صورت ماهیت واقعی بازیگران مردم سالاری قلبی یک بار دیگر بر ملا گردید.

بهرتر بود دول ناتو به جای هزینه گزاف انتخاباتی بدون ثمر و ضیاع وقت، یکی از افراد شامل لست مزدگیران افغان شان را برای یک دوره پنج ساله دیگر بدیل رئیس جمهور کنونی ساخته مردم افغانستان را سرگردان مصروفیت یک انتخابات بی معنی، نمایشی و تقلبی نمی کردند.

در گام نخست فقر و تهیدستی جامعه است که زمینه سردمداری ارتجاع و ادامه حاکمیت ضد دموکراتیک موجود را با همه دموکراسی بازبهای جعلی آن مساعد می سازد. از جانب دیگر مبرهن است که تداوم افسارگسیختگی ارتجاع را می توان در نبود انسجام نیروهای ترقیخواه جستجو کرد.

بخشی از نیرو های که زمانی به خانواده ترقیخواهان افغانستان منسوب

بودند، در همان مرحله آغازین تعبیه رژیم حاکم، خود را تحویل ارتجاع کرده با هویت و اصلیت شان بریدند. برخی دیگر نیز در انتخابات اخیر متاسفانه راه انحراف گزیدند و به جای جستجوی یک اقدام مناسب برای انسجام نیروهای مترقی جهت موضعگیری سالم نسبت به انتخابات، در حالت متشتت و پراکنده از نامزدان غیر قابل انتخاب برای نیروهای مترقی حمایت کردند. ناگفته نباید گذاشت که هیچگاهی نیرو های ترقیخواه و چپ دموکراتیک دنبال نامزدان انتخاباتی ارتجاع نمی روند.

شرایط کنونی کشور به انسجام ترقیخواهان واقعی نسبت به هر زمان دیگر نیاز بیشتر دارد و آنانیکه خود را متعلق به خانواده ترقیخواهان می دانند تا هنوز که فرصت از دست نرفته است به پروسه استحکام صفوف نیروها تکانه جدیدی بخشیده جُش را از آشفستگی و عطالت کنونی نجات بخشند به ویژه جوانان که از آلوده گیهای منوط به شیوه سیاستگری مصلحت گرایانه و منفعت جویانه ارتجاعی مبرا اند، رسالت تاریخی دارند تا سهم خویش را در احیا و استحکام جُش مترقی کشور ادا نمایند. با تقویه و نیرویابی جُش مترقی و چپ افغانستان مبارزه برای ایجاد شرایط و بستر لازم به خاطر پیشبرد انتخابات سالم و دموکراتیک در آینده نیز تقویت خواهد یافت.

**«نشر آینده» پیشکش میکند .**

رمان «زنی از خوابگاه»

شناسنامه:

نام رمان: «زنی از خوابگاه»

نویسنده: داکتر ببرک ارغند

چاپ اول

تیراژ: پنجمصد نسخه

سال و محل چاپ: ۲۰۱۴ ترسای، هالند

صفحه آرای و طرح روی جلد: نتالی جمال

نویسنده در سر صفحه رمان مینویسد:

"ایکاش ما مردان زن آفریده میشدیم تا در برابر زنان کشور خود

سر افکنده نمیبودیم"

«زنی از خوابگاه» پنجمین رمانیست که داکتر ببرک ارغند در غربت آفریده است. «نشر آینده» تاکنون از ایشان مجموعه داستان کوتاه «شراره»، رمان دو جلدی «لبخند شیطان» و رمانهای قطور «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود»، «کفتر بازان» و «سفر پرند گان بی بال» را به نشر رسانده است. برای این نویسنده ژرفنگر، پرکار و زبر دست طول عمر آرزو میکنیم.

غرض دریافت این کتاب میتوانید به آدرسهای زیر تماس حاصل نمایید .

[babrak\\_a@hotmail.com](mailto:babrak_a@hotmail.com)

[ayenda\\_org@yahoo.com](mailto:ayenda_org@yahoo.com)

## متن سخنرانی رئیس نهضت آینده افغانستان

### در مراسم بدرود با رفیق مسحور جمال

ستاره یی که درخشید و رفت،

شخصیت چند بُعدی به قامت مسحور جمال را باید گام به گام در زنده گی و آفرینش پُر بارش همراهی کرد تا بتوان تصویری از ویژه گیهای سرشتی او ارایه کرد. مسحور جمال در مقام فردیتی که میخواست - و توانست - جوهری ترین خصایص انسانی را در خود گرد آورد، به کُلّیت بشری دست یافته بود. جوهر فردیت مسحور جمال را سه چیز می ساخت: عشق به انسان و انسانیت، بسته گی با ادبیات و شعر زادگاهش و مستحیل شدن در بیکرانه گی موسیقی.

او بسیار زود از بُرهان وجودی کوچکی که فقر آگاه گشت. در نوجوانی به این حقیقت دست یافت که راز تفاوت‌های زیست اجتماعی انسان در چیزی برون از زنده گی فردی آنها نهفته است. او با جهان بینی علمی عصر ما آشنا شد و از پنجره این شیوه تفکر به پهنای حقایق زنده گی اجتماعی پی بُرد.

او فهمید که فقر، ظلم، بهره کشی، خشونت و دیگر مصیبت‌هایی که دامنگیر انسان است، چیزی از طبیعت و جوهر آدمی نبوده، بل صرف در بُعد پیوندها و روابطی که میان آدمها ایجاد می شوند، پدیدار می گردند. او با درک این حقایق پیچیده علمی، راهی مبارزات اجتماعی شد.

حضور مسحور جمال در کنار دیگر آگاهان سیاسی دوران جوانیش حضور تصادفی نبود، حضور آگاهانه و بایسته بود. مسحور جمال بزرگی اندیشه ها، آرزوها و اهداف اجتماعی را در وجود جمعی یافت که به حیث یک ساختار نوین اجتماعی خواهان برهم زدن مناسبات کهنه جابرانه و فقرزا بود. با این پیوستن به جنبش دگر ساز سیاسی، هم خود از دیگران بهره گرفت و هم به دیگران ارزشهای جدیدی را به ویژه در عرصه ادبیات و هنر به ارمغان آورد.

تعلق اندیشه یی مسحور جمال به خانواده عظیم رهروان جهان بینی عصر ما یک پیوند سرشتی بود و تا آخرین لحظه های عمرش او را همراهی کرد. وی از وفادارترین فرزندان مردم افغانستان در عرصه مبارزه برای برهم زدن مناسبات ظالمانه اجتماعی بود. این تعهد اجتماعی از همان آغاز در ترانه های میهنی مسحور جمال حضور یافت. پرداخت حماسی مسحور جمال پیوند ژرف با تعهد اندیشه یی - سیاسی او داشت.

آهنگهای میهنی و سروده های حماسی و انقلابی او به خاطر آن پسندیده از آب درآمدند که در آنها گونه یی آمیزش منطقی هنری - اندیشه یی بر بنیاد یک صداقت بی مرز و یک شفافیت معنوی - اخلاقی بی مثال، وجود داشت.

مسحور جمال با علاقه یی که به ادبیات داشت، روانه دانشکده ادبیات شد. او کاملاً آگاه بود که آفرینش هنر جدید دموکراتیک در افغانستان - که زیر سیطره معنویت و فرهنگ قرون وسطایی می زیست - کار ساده یی نیست، به ویژه برای آنانی که چون او درفش پیشگامی را بر شانه دارند.

او واقف بود که نمی شود اندیشه های والای بشریت پیشتاز را با هنری گره زد که تا عمق در معنویت متعلق به یک عصر دیگر غرق است. او با صدای گیرایی که طبیعت نصیبش کرده بود، اندیشه و شعر و موسیقی را بر بالهای واژه ها نشاند و سروده هایی آفرید که صفحه جدیدی را در هنر آواز خوانی باز کردند. وی هم به تغزل پرداخت و هم به حماسه. آهنگهای میهنی و حماسی او شهکار های هنر مدرن افغانستان اند. ترانه هایی که از حنجره او بیرون تراویدند، در کوچه های شهرها، در کلبه های روستایی و در اردوگاههای هموطنان مهاجر ما در ایران و پاکستان زمزمه می شدند.

مسحور جمال با تعهد اجتماعی که در قبال هنر داشت، در راه اندازی اتحادیه هنرمندان افغانستان نقش اساسگذار را به عهده گرفت و این کانون را همیشه همراهی کرد. وی توجه جدی به پرورش نسل جدید هنرمندان داشت. در وظایف دیوانی همیشه از منافع دفاع می کرد و خود را خدمتگذار آنان می پنداشت.

مسحور جمال ستاره یی بود در کهکشان هنر پیشتاز سر زمین ما. با فرود آوردن سر تعظیم به مقام والای انسانی و هنری مسحور جمال که من افتخار دوستی دیرین او را دارم، سوگنامه یی نوشته ام که عاطفه همیشه گی ام را نسبت به او تصویر میکند.

سروده از عبدالله نابی

در سوگ آن رفیق - خنیاگر زمانه ها

رفتی، صدای باور سُرخ زمانه ها!

بی تو فسرد جلوه رنگین - کمانه ها

بی تو دگر سرود نخواند گوی نای

با آن قناریان بلند - آشیانه ها

تو با قیام نور به پرهای واژه ها

بر هم زدی سیاهی حجم شبانه ها

بُردی به اوجهای بنفشین میهنم

آوازه گشایش بال ترانه ها

خنیاگران عشق چرا گشته اند زود

بر پا گران سوگ تو تا بیکرانه ها؟

افسانه بود بانگ صدايت به کوچه ها

خاموش گشت آن همه زیبا - فسانه ها

در بزم همراهِ تو اینک سکوت تلخ

پیچیده است در بر خالی - چمانه ها

می گفتم ام که باز بریم آن سُرود سُرخ

تا خاوران خفته غرق گمانه ها

اینک بگو چسان ببرم نغمه صدات

مسحور عشق، ساحر چنگ و چغانه ها؟

### پیام تسلیت: ستاره یی از کهکشان هنر مردمی افغانستان رخت بر بست.

رفیق جلیل احمد مسحور جمال، سیمای درخشان تعهد در سنگر داد، صدای رسای مظلومان خاموش، ترانه خوان روزهای نبرد و شامگاهان قیام در برابر ظلمت، از کنار ما رفت و همراهِ خود را در سوگی درمان ناپذیر نشانید. جنبش انقلابی افغانستان ستوده فرزندی از تبار خورشیدبان را از دست داد.

او صدای گیرا و هنر والایش را در آهنگها و ترانه هایی جا داد که همه تجلی عشق به میهن، عشق به مردم و عشق به آزادی و رهایی انسان از بندهای توحش و ستم بودند.

او بود که نجوای موسیقی را از کرانه های عاطفه به اوجهای حماسه بُرد تا باشد که پیام کوچکی های فقر زادگاهش پژواکی در دره های تاریخ پیدا کند.

هم او بود که از معنویت مرز ناشناس انسانیت و ارزشهای نامیرای بشری، تا پشت میله های زندان، پاسداری کرد و در تاریک ترین لحظه های زنده گی اجتماعی، چراغ امید به فرا رسیدن شفقه های ارغوانی را روشن نگه داشت.

نهضت آینده افغانستان نبود مسحور جمال را ضایعه یی جبران نشده نی برای حرکت دموکراتیک کشور تلقی کرده، تعهد دارد تا کارنامه درخشان آن هنرمند چکاد ها را همیشه زنده نگهدارد و از گنجینه هنر انقلابی او پاس دارد.

ما در این لحظات سوگ اندود، خود را در اندوه بانو ملکه مسحور جمال، فرزندان، اعضای خانواده و همزمان رفیق مسحور جمال شریک می دانیم و به همه شان ابراز تسلیت می کنیم.

اعضای نهضت آینده افغانستان

## باقیمانده حکومت وحدت ملی یا جنگ موضعی ... از صفحه اول

به همین منوال حفظ دستاوردهای جهاد و مقاومت مردم افغانستان و تجربه پویای دموکراتیک سیزده ساله اخیر ... در تحقق برنامه ملی اصلاحات خواهد بود.

در سندی به نام "چهار چوب سیاسی" (مؤرخ ۱۲ جولای ۲۰۱۴) که از سوی دو تیم به توافق رسیده است، تعدیل قانون اساسی و ایجاد مقام صدراعظم، یعنی، ایجاد یک نظام پارلمانی در فاصله زمانی دو سال، مورد تصویب دو طرف قرار گرفته است و اما در اعلامیه سیاسی تصریح گردیده است که: "التزام و احترام به قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان!"

۱- امضا کننده گان اعلامیه، هر دو، با همدستان شان در داخل و بیرون از تیمهای انتخاباتی، با سازماندهی تقلب گسترده و بی آزرمانه در انتخابات، نی تنها در پراتیک سیاسی خود، قانون اساسی را (ولو قانونی فاقد مشروعیت و در واقعیت امر معلق در تاریخ) زیر پا گذاشتند و به نصوص آن هیچ گونه احترامی قایل نشدند، بل، با آلوده ساختن آرای پاک ملیونها زن و مرد افغان، به اراده مردم افغانستان توهین کردند.

۲- اگر آنها به قانون اساسی التزام و احترام می داشتند، نتایج انتخابات را پس از بررسی و ابطال تقلب بدون چون و چرا می پذیرفتند. از آنجا که دستهای هر دو به جعل و تقلب آلوده اند، "تقسیم قدرت" را نسبت به رعایت قانون اساسی (که یکی را برنده مفروض میدارد) ترجیح دادند.

۳- آگاه از این که قانون اساسی را چون بازیچه بی دور انداخته اند، تصمیم می گیرند که آن را تعدیل کنند و نظام پارلمانی ایجاد کنند. عمق موضوع در این نیست که باید قانون اساسی تعدیل شود، جان مطلب در این است که چگونه این دو تن با همدستان شان تصمیم می گیرند به خواست یکی از دو طرف، قانونی اساسی را که گویا مورد "احترام" شان است و در رعایت آن "التزام" دارند، خود سرانه تغییر بدهند. ممکن در شمار نگارنده گان متن توافقنامه، هشیاری پیدا شد و دعوت لویه جرگه را برای "مداقه" نیز ذکر کرد اما دیگر کار از کار گذشته بود: ماهیت خود کامه حاکمیت جدید و بی ارزش تلقی کردن مراجعه به آرای مردم در عرصه تصویب قوانین کشور.

صحنه آرای های مضحک و چانه زنیهای پس از امضای سند، پیش صحنه هایی اند که از یک نمایش فاجعه بار در عرصه سیاسی آینده کشور خبر می دهند.

اما در پس این توافقنامه چی نهفته است؟ عمده ترین نکته ایجاد نظام پارلمانیست. هستند کسانی که وجود یک صدراعظم را با نظام پارلمانی همپیوند نمی پندارند. در این صورت، صدراعظم در کنار دو معاون ریاست جمهوری، جزئی از نظام خواهد بود. چرا عمدتاً گروه های جهادی حلقه زده به دور یکی از دو نامزد، درفشدار این داعیه اند؟ حوادث بعدی سیاسی با این مسأله گره دارند. اگر به دیروز نگاهی می کنیم می بینیم که نیروهای سیاسی - نظامی جهادی در بیشتر از هفتاد سازمان متشکل بودند. با فروپاشی حاکمیت حزب - دولت دموکراتیک، این شبکه گسترده سیاسی - نظامی (در حدود صد بیست هزار جنگنده، متشکل در هزارو صد گروه عملیاتی) در مناطق مختلف کشور به طور پراکنده به قدرت رسیدند. از آنجا که جنگهای مقاومتی عمدتاً ریشه در روابط محلی می داشته باشند، حاکمیت جهادی چیز دیگری جز یک حاکمیت پراکنده شبکه بی نمی توانست باشد، حاکمیتی که به سرعت به یک دیکتاتوری پراکنده یا شبکه بی مبدل شد. این دیکتاتوری عملاً با ایجاد یک قدرت متمرکز در وجود یک دولت، در تضاد قرار گرفت و مانع آن شد. گذار بخشی از قدرت امریکا - ناتو به کرزی و سازماندهی قوای مسلح، آهسته آهسته امکان ایجاد یک دولت متمرکز را فراهم می ساخت و عرصه را برای قدرت شبکه بی سران جهادی که

دیگر با ثروتها و زنده گیهای افسانه بی "آراسته" شده اند، تنگ می کرد. اختلافات درون - جهادی (قومی، زبانی، سمتی، شخصی و غیره)، پیوندهای آنها با شیوه زیست سنتی جامعه افغانی، روند گند گذار آنان از موقف بورژوا به موقف سرمایه دار، اشتغال بخش بزرگ آنها به تولید و قاچاق مواد مخدر و سطح بسیار پائین فرهنگی (به ویژه فرهنگ سیاسی) آنها و در نهایت نظام ریاستی غیر حزبی، مانع آن شدند تا از گروه های پراکنده جهادی، احزاب سیاسی در خارج دولت ساخته شوند. سازمانهای جهادی نسبتاً بزرگ در روند انتخابات به دسته های مختلف تقسیم شدند.

**وضعیت پراکنده متنفذین و سران جهادی از نگاه سیاسی - تشکیلاتی نمی تواند حافظ منافع طبقاتی آنها باشد.** آنان کاملاً دریافته اند که تمرکز قدرت در ریاست جمهوری در شرایطی که قوای مسلح کشور نشانه هایی از انسجام و رزمندگی را از خود تبارز می دهند، با منافع آنان همسویی ندارد. در چنین وضعی یکی از راه های ممکن برای تصاحب بخشی از قدرت و برپاداشتن یک یا چند نهاد حزبی، تضعیف نظام ریاستی و تأسیس نظام پارلمانیست. در نظامهای غیر حزبی، در شرایط بحرانی (همانند وضع کنونی کشور) مجامعی که در آنها نماینده گان قدرتمند و با نفوذ تجمع می کنند، به کانون ایجاد احزاب مبدل می گردند. تلاش گروه های جهادی این است تا پارلمان به وجود آید و بخشی از قدرت را در خود متمرکز سازد و آنها با رفتن به پارلمان یا با فرستادن نماینده گان سیاسی شان به آن، نهادهای سیاسی پا برجای خود را در وجود فرکسیونهای پارلمانی (که هر کدام به حیث کمیته مرکزی حزب بعدی فعالیت خواهد کرد) اساس بگذارند.

**طرح گروه های جهادی در واقع طرح یک کودتا علیه نظام ریاستی است تا بتواند از این طریق به اهداف زیر نایل شوند:**

حکومت را به حیث قدرت اجرائیه به دست گیرند، پارلمان را به حیث کانون احزاب سیاسی از یک سو و قوه مقننه از سوی دیگر در اختیار خود بگیرند و قوانین کشور را در راستای حفظ و گسترش منافع طبقاتی و گروهی خود نافذ نمایند.

نفوذهای کوچک محلی خود را در مجلس به یک نفوذ سراسری مبدل سازند و از طریق این نوع مشروعیت، ادعای اعتبار یا مرجعیت (انوریته) کنند.

نیروهایی که به دور اشرف غنی احمد زی حلقه زده اند عمدتاً متشکل از تکنوکراتهای وابسته به امریکا، کارمندان ارشد دولتی و ساختارهای سیاسی، قومی و مذهبی که برخی از آنها در گذشته با حزب - دولت دموکراتیک رابطه داشتند، تشکیل یافته اند. اینها با تکیه به پشتیبانی امریکا که گزینش آنها را به حیث برنده گان انتخابات ریاست جمهوری از پیش تعیین کرده است حاضر نیستند همه قدرت را با تیم رقیب تقسیم کنند.

از تحلیل بالا چنین دریافته می شود که در کشمکشهای سیاسی کنونی کابل یک غیرحاضر دایمی وجود دارد و آن قانون اساسی کشور است. ما در نیشه دیگری معلق بودن آن را توضیح داده بودیم و اینک آن توضیح به شکل صریح و برهنه در برابر دیده گان ما قرار دارد. حکومت وحدت ملی در واقعیت امر آغاز یک کودتا علیه نظام است، نظامی که تا ژرفا در فساد و تعقیب و عملکرد ضد مردمی غرق است. اما متأسفانه آنچه کودتاچیان به حیث تبدیل به این نظام عنوان می کنند، بدتر از آن است زیرا دیکتاتوری شبکه بی آنان به یک دیکتاتوری منسجم دولتی مبدل خواهد شد.

اگر حکومت به اصطلاح وحدت ملی برپایه "پارلمانی ساختن نظام" تحت فشار امریکا شکل بگیرد، تحقق عملی کودتا آغاز خواهد شد و بازنده اصلی در این میان، مردم افغانستان خواهند بود. در غیر آن بحران تداوم خواهد یافت و مبارزه طبقاتی از فورم "جنگ موضعی" امروز خود بیرون شده، اشکال غیر قابل پیشبینی از جمله "جنگ تحرکی - سوقی" را به خود خواهد گرفت.

## باقیمانده نقش احزاب دموکرات و ... از صفحه اول

ارتباطی و اطلاعاتی و موجودیت نهادی به نام "اداره مرکزی احصائیه افغانستان" با صرف و تخصیص مبالغ هنگفت، حتا عامترین و اساسی ترین احصائیه های قابل قبول و نزدیک به واقعیت‌های زنده جامعه افغانی وجود نداشته و گزارشهای تبلیغاتی و ژونالیستیک که بعضاً از طرف مقامهای دولتی و نهادهای حمایت کننده آن ارائه میگردد عاری از اطلاعات و آمارهای عینی و موثق اقتصادی است. بناءً درشرایطی که دسترسی به ارقام و احصائیه های موثق اقتصادی و متون تحقیقی معتبر، برایم مقدور نیست، ناگزیرم بر ارقام، احصائیه ها و اطلاعاتی که از سوی شبکه های سازمانهای غیر حکومتی، کارمندان مؤسسات بین المللی، نهادهای غرب در کشور و برخی سایتهای انترنیتی ارائه گردیده و به گونه یی سیمای کلی جامعه افغانی را بازتاب می دهند تکیه نمایم و برداشتهای را از این روند پیچیده و متلاطم اقتصادی - اجتماعی، با حسن نیت بدون پیرایه بیان دارم. بدیهی است که هرگونه خرده گیری علمی بر نقایص و کمبودهای این نوشتار را با خشنودی و تواضع استقبال خواهم کرد. باب این بحث مفتوح است.

۲- از این دید گزینش نظام اقتصادی و تعیین اهداف، روشها و سیاستهای اقتصادی، برای انکشاف وتوسعه آتیۀ جامعه افغانی، در گام نخست مستلزم مطالعه، بررسی و شناخت دقیق علمی و مشخص وضع کنونی اقتصادی کشور است. به باور من این مأمول وقتی محقق می گردد که، ما نخست وضعیت گذشته کشور را بدانیم، داده های اقتصادی و تجربه های را که فعلاً اقتصادی پشت سرگذاشته اند مطالعه و بررسی بداریم و بدون داوری و میانجیگری پرداختهای ذهنی، به شناخت واقعیتهای اقتصادی وضعیت جاری دست یابیم و در پی شناخت آن تالها و بازتابهای اقتصادی و سیاسی برآئیم که وضعیت موجود را فراهم کرده اند.

بنابراین در این نوشتار نخست مختصراً به پیشینه نزدیک اوضاع اقتصادی کشور می پردازیم و پیوست به آن وضعیت کنونی را به تحلیل می گیریم. و بر پایه آن، نقش احزاب دموکرات و ترقیخواه جامعه افغانی را، در طرح و تنظیم استراتژی و تعیین اهداف، روشها و سیاستهای اقتصادی برای توسعه و انکشاف آتیۀ کشور مورد بحث قرار می دهیم.

## بیان نخست مسأله:

درک و شناخت دقیق و علمی چگونه گی آرایش و ساختار طبقاتی جامعه افغانی، طی سالهای اخیر و فهم درست وضعیت و میزان انکشاف و تکامل نیروهای مادی و تولیدی کشور از مسایل مهم و با اهمیت برای یک حزب ترقیخواه و پیشرو شمرده میشود. با اهمیت بودن این مسأله بیشتر از آن جهت است که مبارزه حزبی آتیۀ، بدون شناخت و درک ژرف تغییراتی که در ساختار طبقاتی - اجتماعی جامعه ما شکل گرفته و می گیرد با پیروزی همراه نخواهد بود. یا به بیان دیگر بدون فهم، دریافت و تعیین تکیه گاه اجتماعی و طبقاتی، نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه جامعه افغانی، حضور در فعالیتهای سیاسی - اجتماعی، در واقع گام گذاشتن به تاریکی است. مفید پنداشته می شود در این مسأله دیدگاهی یکی از رهبران پیشگام سده گذشته جنبش جهانی سوسیالیزم علمی، را، راهگشا انگاشت. موصوف میگوید: "در عرصه فعالیت اجتماعی بدون درک ساختار طبقاتی - اجتماعی جامعه، حتی یک گام نیز نباید برداشت، تنها با درک ساختار طبقاتی و روند تغییرات آن است که، چشم انداز آینده، گرایشهای بنیادین در رشد اقتصادی و سیاسی کشور و آن گرایش اصلی که سمت گیری آینده را تعیین می کند، مشخص می شوند. این گرایش اصلی است که وظایف، جهت گیری و چگونه گی مبارزه هر فعال اجتماعی آگاه را تعیین میکنند. . . (لنین). " (بر گرفته از نوشته گنادی زیوگانف، زیر عنوان ساختار طبقاتی جامعه روسیه).

هر گاه به گذشته تاریخی شیوه تولید و به دست آوردن نعمات ضروری برای زنده گی و تکامل جامعه افغانی نظر افکنیم، به وضاحت در می یابیم که تغییر شیوه تولید، رشد و انکشاف نیروهای مؤلده و توسعه و انکشاف اقتصادی در این سرزمین بسیار بطی و تاریخی صورت گرفته است، به همین لحاظ اندیشه ها و نهادهای حاکم، عقاید و حیات معنوی در افغانستان نه تنها دیرپا و سخت جان است، بل از استقلال نسبی برخوردار بوده و حتا می توانند عامل مسلط گردند. عمدتاً همین مسأله باعث گردیده تا کشور در عقب مانده گی دیرین و فقر کشنده نگهداشته شود.

با آنکه عقب مانده گی ساختاری اقتصادی در ایجاد وضعیت موجود نقش بنیادی دارد اما باید توجه داشت که مزید بر ساختار اقتصادی، دیگر اجزای ساختاری (سیاست و ایدیولوژی) و حاکمیتهای استبدادی و ظلل الله یی، نیز در بطی نگهداشتن رشد نیروهای تولیدی و حفظ مناسبات عقب مانده تولیدی نقش قابل ملاحظه داشته است. حاکمیتهای استبدادی از یک سو در نتیجه استبداد دیرین که در چهره های امیران و شاهان استمرار یافته بود، موجب شد که باورهای سنتی و هنجارهای فرهنگی عقب مانده، بر فضای فکری جامعه، سخت جانی خود را حفظ بدارند و از سوی دیگر این حاکمیتها برای حفظ بقای خویش، خود باز دارنده رشد تمدن، فرهنگ و پیشرفت علوم و صنعت و مانع عمده آزاد اندیشی، ترقیخواهی و تجددگرایی در کشور بودند.

در آستانه تکوین حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در سال ۱۳۴۳ خورشیدی و تدوین مرامنامه و مشی اقتصادی - سیاسی آن حزب، در جامعه افغانی شیوه های تولید آسیایی ماقبل فیودالی و فیودالی در فورم افغانیش بر پایه ویژه گیهای طبیعی و روابط و ضابطه های کهن سنتی محلی متأثر از تداوم "استبداد شرقی" حاکم بود. شیوه زنده گی اغلب مردم کشور، شیوه زنده گی روستایی و در برخی از صفحات کشور قبیله یی بوده است، زمین اساسی ترین وسیله تولید و ابزار عمده زراعتی، کهنه، ساده، سنتی و ابتدایی بود. در نبود زراعت میکانیزه و عدم ترویج زراعت پیشرفته و جدید در روستاها، اغلب کشاورزان نیازی به فرا گیری دانش و دسترسی به تخنیک امروزه را احساس نمی کردند. همین موضوع باعث عدم توجه آنها به تحصیل خود و فرزندان خانواده شان می شد و به طبع آن گراف بیسوادها در روستاها میلان صعودی داشت و سطح آگاهی عمومی اجتماعی - سیاسی آنها نازل بود و بیشتر به نهادهای سنتی فرهنگی محلی وابسته بودند.

زمین عمده ترین وسیله تولید و دهقانان کثیرالعدده ترین نیروی کار را تشکیل میداد. مجموع تولیدات ناخالص اجتماعی داخلی، بالغ به ۹۶٫۶ میلیارد افغانی و عاید اوسط سرانه حدود ۵۴۰۰ افغانی معادل ۱۲۰ دالر امریکایی سنجش گردیده بود (براساس نرخ رسمی بانک مرکزی، در سال ۱۳۴۳ خورشیدی مطابق ۱۹۶۵ عیسایی، یک دالر برابر ۴۵ افغانی سنجش می گردید/ نشرات وزارت پلان سال ۱۳۵۸).

حدود ۹۰ در صد نیروی مستعد به کار، در سکتور زراعت و مالداری اشتغال داشتند، که از جمله در حدود هشتاد در صد در روستاها ساکن و عمدتاً وابسته به زمین زراعتی بودند و تقریباً ۲۰ در صد دیگر در چراگاههای کشور به مالداری می پرداختند.

طبق احصائیه های رسمی دولت (۱۹۶۳)، اراضی قابل زرع کشور در حدود ۱۴ ملیون هکتار زمین (پنج جریب معادل یک هکتار)، بوده که صرفاً هفت ملیون و هشت صد هزار هکتار آن تحت کشت قرار داشت که از جمله ۵٫۳۱ ملیون ←

مناسبات اجتماعی - اقتصادی مبتنی بر شیوه های تولیدی فوق، در پیوند با ایدئولوژی حاکم قرون وسطایی و تحت تأثیر و در بند عرف محلی، که باعث حفظ عقب مانده گی جامعه افغانی گردیده بود، کشور را در شمار عقبمانده ترین کشورهای جهان قرار داده بود.

نظام اقتصادی - اجتماعی مسلط، در واقع یک نظام مصرفی بود که در آن نسبت به نظامهای پیشرفته، تبادل کمتر صورت می گرفت و از این رو نظام ایستا بود. خود مختاریهای پراکنده، به ویژه در ساحات قبیله نشین و محلهای دور افتاده از مرکز به گونه وجود داشت.

با آنکه دهقانان، کارگران زراعتی، چوپانان و مالداران خورده و پیشه وران وسیعترین و پر عده ترین نیروی اجتماعی و تولیدی جامعه را احتوا می نمودند، اما هنوز به طبقات و اقشار متشکل و آگاه تبدیل نگردیده بودند، نهادها و ساختارهای مدافع حقوق و منافع خود را ایجاد نکرده بودند، در سطح نازل آگاهی قرار داشتند و اغلب آنها بی سواد بودند.

برغم آنکه اراده تحرک لازم جهت پیشرف اقتصادی، از سوی نظام حاکم نشان داده نمیشد اما بنا بر فشارهای اجتماعی و ایجابات شرایط جهانی، حرکت در مسیر صنعتی شدن و توسعه و انکشاف اقتصادی آغاز و کشور در بعضی از پهنه ها وارد مناسبات جدید اقتصادی گردیده بود.

در آن روزگار میزان رشد صنایع در سکتور دولتی و سکتور خصوصی تا آن حد نرسیده بود که زمینه تشکیل طبقه کارگر و بورژوازی ملی را فراهم سازد.

در چنین وضعیتی، جنبش دموکراتیک و ترقیخواه جامعه افغانی، برای نخستین بار مسایل پایه بی عقب مانگی و توسعه نیافته گی کشور را از دیدگاه جهان شناختی علمی مطرح کرد، آگاهان آن روزگار، تضادهای اساسی زنده گی اجتماعی را نشان دادند و ضرورت دگرگونی جامعه و تغییر مناسبات غیر عادلانه حاکم بر آن را، به منزلت پیش شرط برای انکشاف مادی جامعه و استقرار یک نظام عادلانه اقتصادی - اجتماعی، به حیث وظیفه تاریخی تمام نیروهای تحول طلب، ترقیخواه و آگاه جامعه افغانی پیش کشیدند و جهت تحقق این امر طرحهای را به جنبش ارایه نمودند.

طرحهای که از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، (به منزلت یکی از شاخه های اساسی جنبش دموکراتیک و ترقیخواه کشور در همان برهه تاریخ)، برای رشد، انکشاف و توسعه اقتصادی اجتماعی جامعه افغانی و تحقق این دگرگونی ارایه گردید و شکل گرفت، متأثر از رهنمودهای جنبش انترناسیونالیستی و انقلابی جهانی بود. عمدتاً در این طرحها، مدل توسعه، "راه رشد غیر سرمایه داری" برای رشد و انکشاف نیروهای تولیدی جامعه افغانی میده قرار داده شده بود. در آن برهه، احزاب چپ، تحول طلب و پیشرو کشورهای پیرامونی که ایجاد و تکوین پایه های مادی یک جامعه عادلانه و فاقد استثمار فرد از فرد را به حیث هدف نهایی خود مطرح نموده بودند، در برابر دو مسأله اساسی قرار گفتند:

۱- آیا کشورهای پیرامون و یا پیشا سرمایه داری، ناگزیر اند مرحله طولانی و پر از رنج و عذاب سیستم سرمایه داری را بگذرانند، تا باشد با تکیه بر طبقه ای کارگر به وجود آمده در شیوه تولیدی سرمایه داری و بهره مند شدن از دستاوردهای علوم و تکنیک پیشرفته، که در گروه نظام جهانی سرمایه داری قرار دارد، بنیادهای مادی - اجتماعی را ایجاد، و وظایف مرحله گذار یعنی مرحله رشد و انکشاف، تحول و تغییر به سوی جامعه فارغ از استثمار فرد از فرد و استقرار یک نظام عادلانه و پیشرو را به سر رسانند.

۲- اینکه کشورهای پیرامونی، لزومی به بنیادهای مادی - طبقاتی خودی ندارند و می توانند از مرحله سرمایه داری که طولانی و دشوار و ←

هکتار آبی و ۲،۴۹ میلیون هکتار آن زمین للمی بود. هشتاد فیصد زمینهای آبی در تصرف ملاکین بزرگ که تعداد آنها ۳۸ هزار خانواده که شش فیصد مجموع خانواده های زارعین کشور را احتوا می نمود قرار داشت.

ملاکین، از تقریباً پنجاه جریب زمین "معادل درجه اول" تا پنجصد جریب و بالاتر، زمین داشتند و تعدادی از آنها قسماً به تجارت، ماموریتهای دولتی و فعالیت در دیگر نهادهای اجتماعی - مذهبی و فرهنگی هم مشغول بودند.

دهقانهای کشور به کنگوریهای ذیل تقسیم گردیده بودند: دهقانهای مرفه الحال: که هریک از ۲۰ جریب تا ۵۰ جریب زمین داشتند. (تعدادی از آنها کارگران زراعتی موسمی را نیز استخدام می کردند).

دهقانان میانه حال: که هشت جریب تا ۲۰ جریب زمین در مالکیت خویش داشتند.

دهقانهای خورده زمیندار: که مالک ۳ تا هشت جریب زمین بودند. (تعدادی از آنها در زمینهای ملاکین به اجاره داری نیز کار می کردند).

دهقانهای کم زمین و بی زمین: که در اراضی ملاکین به حیث سهمیه کار، اجاره دار و یا کارگر زراعتی به شکل روز مزد و یا کار در بدل محصول، کار می کردند. (در برخی نقاط کشور دهقانها وابسته به زمین ملاکین بودند و اربابها، ملکها و خانها به گونه بر آنها مالکیت داشتند). بر اساس آمار رسمی دولت وقت، (نشرات وزارت پلان سال ۱۳۶۳)، سه کنگوری اخیر دهقانها، ۸۵ فیصد مجموع زارعین کشور را تشکیل میداد. عملاً ثلث از دهقانهای جامعه افغانی افراد بی زمین بودند و بالای زمین ملاکین، زمینهای دولتی و نهادهای مذهبی کار میکردند. (براساس گزارشهای سالنامه کابل،)

در حدود دوهزار خانواده اشرف در رأس هرم مالکان اراضی افغانستان قرار داشتند که در امور اداره دولتی نیز نقش داشتند.

مجموع قراء کشور، هژده هزار تخمین گردیده بود که در هر کیلو متر مربع آن حدود ۴۰۰ تا ۸۰۰ نفر جمعیت زنده گی میکردند، اقلیم خشک، کمبود آب، مشکل آبیاری، سطح نازل تولید و نازل بودن میزان حاصلدهی فی واحد تولیدی از مشخصات سیستم کشاورزی کشور بوده است.

از روی ارقام بالا استنباط می گردد که نظام فیودالی افغانستان، از نگاه تراکم عوامل تولید و از لحاظ پایه اقتصادی بسیار ضعیف بوده است. ترکیب طبقات و اقشار اجتماعی جامعه افغانی، در آن زمان، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی یعنی میزان مشغولیت نیروی مستعد به کار و اندازه سهم کنگوریهای اجتماعی در تولید مجموعی نا خالص اجتماعی، نشان میداد که کنگوریهای اجتماعی اصلی جامعه افغانی، عبارت بودند از ملاکها و دهقانان. که بر پایه آن مناسبات ارباب رعیتی، خان خانی و ملوک الطوائفی - فیودالی حاکم بود. "شغل اکثریت مردم دهقانی و بیشترین محصولات را فرآورده های زراعتی و مالداری تشکیل میداد، شیوه مسلط تولیدی همانا شیوه تولیدی فیودالی "تیپ افغانی" بود. "مزید به آن از یک سو شیوه تولید بورژوازی به ویژه بورژوازی تجاری و صنعتی نو پا مشمول نظام اقتصادی کشور گردیده بود و از سوی دیگر سلطه بی اقتصاد بسته و طبیعی در اغلب روستاهای دور افتاده بر قرار بود.

عملکرد میکانیزم قدرت در جامعه افغانی در آن برهه، متشکل از دو عنصر بود:

۱- قدرت اطرافی: این قدرت در اختیار فیودلها، ملاکین اراضی بزرگ و متوسط، سران قبایل و عاملان سنتی ایدئولوژی حاکم (منجمله روحانیون) و گماشته گان سلطنتهای قبلی (وارثان دودمان امیران و شاهان) که در حمایت مالکین بزرگ زمین قرار داشتند بود.

۲- قدرت مرکزی: در اختیار اشرافیت (قشر بازمانده از اشرافیت سلطنتی) و بیرو کراسی وابسته به آن با حمایت نهادهای نظامی دولتی بود.



تجربه سالهای قبل، مبین آن است که در کشورهای که دارای پایه های مادی تولیدی و زیر ساختهای نسبتاً پایدار بودند و صنایع در آنها انکشاف نموده و از آهنگ رشد بالا بر خوردار اند و طبقه کارگر و بورژوازی ملی جایگاه تاریخی خویش را در آن جوامع (صرف نظر از رشد کمی آنها) احراز نموده اند و انقلابهای ملی و دموکراتیک را موفقانه انجام داده اند. تیوری را رشد غیر سرمایه داری می توانست در موجودیت دولتهای ملی و دموکراتیک و حمایت سوسیالیزم جهانی، (دولتهای سوسیالیستی) زمینه های انکشاف و توسعه نیروهای مادی تولیدی را فراهم بدارد و به "حزب طراز نوین" این کشورها، سرشت طبقاتی ارگانیک بخشد.

ولی در افغانستان وضع به گونه دیگر بود، مزید به سطح نازل رشد و انکشاف مادی جامعه، میزان نازل کمی کارگران و عدم تکامل کارگران و مزد بگیران به یک طبقه اجتماعی، یعنی نبود طبقه کارگر و نبود مناسبات بورژوازی تولیدی، فقدان زمینه تاریخی برای کسب "ماهیت طبقاتی ارگانیک" "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود.

نبود "ماهیت طبقاتی ارگانیک" به این معنا که حزب نمیتوانست به حیث حزب طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی در وضعیت سیاسی کشور حضور یابد و جای یک گردان پیشاهنگ و نهاد سازمان یافته را در جامعه افغانی احراز بدارد. در خوب ترین حالت، حزب تنها می توانست در چوکات روابط بین المللی و انترناسیونالیستی از خصلت کارگری برخوردار شود. در چنین حالت هم اگر این خصلت در زنده گی و روشهای مبارزاتی آن، جا می یافت، یک خصلت غیر ارگانیک می بود، یعنی دارای خصلت شکلی و اکتسابی نه ارگانیک و ماهوی.

واقعیت این است که، وجود "طبقه کارگر" و "طبقه بورژوازی ملی" به منزلت طبقات متشکل و آگاه اجتماعی، در ساختار طبقات اجتماعی کشور، همه ساخته های ذهنی، تفکر حاکم در حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ایدئولوژیهای متعلق به دولت شوروی آن زمان بود. برجسته ساختن این طبقات در طرحهای تحلیلی آنها برای این بود که از این طریق توجیهی لازم را برای پذیرش و دفاع از "تیوری راه رشد سرمایه داری" در دست داشته باشند. و پذیرش تیوری راه رشد غیر سرمایه داری را مدلل سازند و کشور را از مسیر تکامل تاریخی آن باز دارند. و افغانستان را به حیث یکی از اقمار دولت شوروی سابق تبدیل و دولت آن را در سمت دفاع از سیاستهای جهانی و منطقه یی دولت شوروی سوق دهند. در واقع رابطه تیوری با واقعیت از همین جا باژگون شد.

اما واقعیت زنده گی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نشان میدهد، با آنکه از نظر ماهیت و خصلت خود "حزب طراز نوین و پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر" نبود، اما در اغلب پهنه های زنده گی اجتماعی و سیاسی جامعه افغانی از زمان تشکل تا به دست آوردن قدرت، و تا فروپاشی، پیشگام بود. این حزب نخستین سازمانی بود که مبارزه سیاسی به مفهوم واقعی آن را با برنامه و تشکیلات منظم سازماندهی و انجام داد. نخستین نهاد سازمان یافته فرا قومی و فرا زبانی بود که برای نخستین بار در تاریخ سیاسی افغانستان، نماینده گان تحصیل کرده گان تمام اقوام ساکن در افغانستان آگاهانه و داوطلبانه در آن متشکل شده بودند و با هم همسویی و آمیخته گی اندیشه یی - سیاسی داشتند و طرح واحدی را برای انکشاف و توسعه آینده کشور به سود زحمتکشان افغانستان ارایه نمودند. حزب در مطرح ساختن جایگاه شایسته زن در زنده گی اجتماعی، مبارزه در راه دموکراسی و آزادی بیان در پراتیک پیشاهنگ بود و مقدم از همه، تحلیلهای علمی از وضع اقتصادی - سیاسی و اجتماعی کشور و عوامل عدم انکشاف نیروهای مادی تولیدی جامعه و توسعه نیافته گی ارایه نمود و ضرورت دگرگونی مناسبات عقب مانده اقتصادی - اجتماعی و تغییرات بنیادی اقتصادی را مطرح کرد. ←

زجر دهند است، پرش نموده به آن هدف برسند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، برای رشد و انکشاف و توسعه نیروهای مادی تولیدی و ایجاد و تکوین زیر ساختی اقتصادی - اجتماعی جامعه افغانی، استقرار نظام سرمایه داری را زجر طولانی برای زحمتکشان و مصیبت بار برای جامعه تلقی و منتفی انگاشت، و راه رشد غیر سرمایه داری را بر پایه تقویت و استحکام سکتور دولتی و تعاونی برگزید و سیستم اقتصاد برنامه ریزی شده را مبنای سیاستهای اقتصادی خویش قرار داد.

تیوری راه رشد غیر سرمایه داری، به حیث یک مدل مثبت و قابل تعمیم برای تمام کشورهای پیرامونی، از سوی اقتصاددانان مارکسیت لنینست، در مقیاس جهانی در دو بُعد مطرح شده بود:

۱- از نگاه تیوری،

۲- از نگاه عملکرد جبههای انقلابی.

**از نگاه تیوری:** فرض بر این بود که کشورهای پیرامونی لزومی به بنیاد مادی - طبقاتی خود ندارند تا به سوسیالیزم برسند. یعنی بدون استقرار و طی مرحله طولانی سیستم سرمایه داری، می توانند مرحله گذار به سوی جامعه سوسیالیستی را انجام دهند.

(منظور از بنیاد مادی، عبارت از: نهادهای پیشرفته تولید مادی، صنعتی و زیر ساختهای ضروری در پهنه های زنده گی اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی جامعه و هدف از بنیادهای طبقاتی: عبارت از طبقه کارگر آگاه، متشکل و سازمان یافته و قشر روشنفکری وابسته به آن می باشد).

زیرا بنیاد مادی آن را سیستم سوسیالیزم جهانی و بنیاد طبقاتی آن را طبقه کارگر جهانی تشکیل خواهد داد و با احراز قدرت سیاسی توسط یک حزب پیشاهنگ انقلابی (حزب طراز نوین)، زمینه گذار به نظام سوسیالیستی فراهم می شود. (این گونه مرحله گذار به سوی فاز نخست یک جامعه فاقد بهره کشی انسان به وسیله انسان، در فرهنگ اقتصادی - سیاسی به نام راه رشد غیر سرمایه داری مثنی گردید).

**عملکرد جبهی انقلابی جهانی در رابطه به تیوری راه رشد غیر سرمایه داری:**

کنفرانسهای بین المللی "حزب کمونیستی و کارگری جهانی"، جبهی انقلابی جهانی را متشکل از سه جریان اساسی انگاشتند، که بر پایه یی همبسته گی انقلابی و انترناسیونالیزم پرولتری با هم متحد اند. این سه روند عبارت اند از:

۱- سوسیالیزم واقعی "دولتی" (سیستم جهانی سوسیالیزم موجود)،

۲- طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری (تحت رهبری احزاب کمونیستی و کارگری و تشکیلاتهای کارگری که در جنب این احزاب قرار دارند در همبسته گی با سندیکاهای کارگری "آزاد")،

۳- جبههای رهایی بخش ملی کشورهای پیرامونی، که ماهیت ضد فیودالی در سطح داخلی و سرشت ضد استعماری و ضد امپریالیستی در مقیاس جهانی دارند.

بعد از دهه سوم سده پیشین، بر پایه "تیوری راه رشد غیر سرمایه داری" که الترناتیفی برای شیوه تولید سرمایه داری تلقی گردید، احزاب انقلابی (احزاب طراز نوین، "پیشاهنگ طبقه کارگر")، در اغلب کشورهای جهان سوم یا کشورهای پیرامونی تأسیس و شکل گرفت.

در واقع حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بر پایه همین تیوری هسته گذاری، تکوین و شکل گرفت و برنامه اقتصادی و اصول اندیشه یی - سیاسی خویش را، بر پایه تیوری راه رشد غیرسرمایه داری تدوین، تصویب و پیشکش نمود.

## تیوری راه رشد غیر سرمایه داری در پراتیک اقتصادی :

در رابطه به میزان کارا بودن تیوری "را رشد غیر سرمایه داری، باید گفت که، پیش شرط برای گزینش این تیوری، موجودیت سیستم سوسیالیستی جهانی، (قطب دولتهای سوسیالیستی) مفروض گردیده بود. در وضعیت جاری، یعنی در شرایط جهانی شدن تمامی ابعاد سرمایه که به طبع آن مشکلات و موانع برای کشورهای پیرامونی به مراتب بیشتر گردیده و در شرایطی که قدرتمند شدن اردوگاه سرمایه، در مقابل نیروی کار محدودیتهای فراوانی را برای توسعه و انکشاف اقتصادی - اجتماعی کشورها به وجود آورده، بدیهی است که در شرایط نبود سیستم جهانی سوسیالیسم، (از دست دادن حمایت جهانی) گزینش تیوری "راه رشد غیرسرمایه داری" به منظور رشد و انکشاف همه جانبه نیروهای تولیدی جامعه و فراهم سازی دوره انتقال، کافی نیست و نمی تواند مسایل عدیده عقب مانده گی اقتصادی - سیاسی و اجتماعی را سریعاً حل کند. اما باید توجه نمود که نمی توان در همه کشورها، راه رشد اقتصادی غیرسرمایه داری را منتفی انگاشت. زیرا با آنکه "اردوگاه قدرتمند سوسیالیستی"، پیش شرط اجرایی بودن راه رشد اقتصادی غیر سرمایه داری شمرده شده، ولی باید شرایط مشخص تاریخی هرکشور را مورد توجه قرار داد، ما شاهد آنیم که روند جاری انقلابی در ونزوئلا و برخی کشورهای امریکای لاتین در شرایطی که دیگر "اردوگاه قدرتمند سوسیالیستی"، وجود ندارند بر پایه راه رشد اقتصادی - اجتماعی غیرسرمایه داری، پیروزمندانه در جهت برپایی سوسیالیسم به پیش میرود.

اما در کشورما، ناگزیر می بایست راه رشد سیستم سرمایه داری و استقرار شیوه تولید سرمایه داری را، راه ممکن برای انکشاف و توسعه کشور و تأمین رشد نیروهای مادی تولیدی پنداشت. با آنکه اغلب تیوریسنهای اقتصادی به این باور اند که اکثر کشورهای پیشا سرمایه داری باید وارد فاز سرمایه داری گردند و باید از این فاز معین و مشترک عبور کنند. ولی به طور کل هرکشوری مؤلفه ها و ویژه گیهای مشخص خود را حمل می نماید، که نباید آنرا نادیده گرفت.

به رغم نمی توان پویایی شیوه تولید سرمایه داری را دست کم گرفت و توان خارق العاده نظام سرمایه داری را در بازسازی، نوسازی، انکشاف و رشد و تکامل نیروهای مؤلفه تولیدی و فراهم سازی پایه های مادی - اجتماعی جامعه نادیده گرفت ولی لحظه هم نمی توان از مصیبتها و تخریبات ناشی از ماهیت و سرشت درونی نظام سرمایه داری فارغ و در امان ماند.

## مسأله دوم:

قرن بیست که با وقوع بیداری و رهایی خلقهای کشورهای عقب نگهداشته و در بند، آغاز گشت، فصل نوینی را در تاریخ تکامل بشریت گشود. یکی از پیامدهای این بیداری و رهایی بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، **حصول استقلال سیاسی کشور مان افغانستان بود**، با وصول استقلال سیاسی افغانستان، اولین حلقه زنجیر استعمار کهن در قلب آسیا، شکست و سیر عروج و ارتقاء بیداری و رهایی در چندین کشور عقب نگهداشته شده و به اصطلاح جهان سوم ادامه یافت.

**بیداری و به پاخیزی** مردمان کشورهای پیرامونی، علیه نظام سرمایه داری و حاکمان کشورهای مرکز سرمایه داری، در واقع در عکس العمل به روند متداوم بحران سرمایه داری شکل گرفت و طی سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵ بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه و چین و گسترش آنها به کشورهای ویتنام و کوبا از یک سو و پیروزی جنبشهای رهاییبخش و آزادیبخش ملی در تعدادی از کشورهای پیرامونی از سوی دیگر به اوج خود رسید. دولتهای برآمده از این انقلابها و جنبشهای آزادیبخش ملی، ناگزیر بودند بر پایه یی اراده مردمان خود ومطابق به منافع ملی کشور خود، مسیر حرکت

صنعتی شدن و انکشاف و توسعه نیروهای مادی تولیدی را که پیوسته از سوی دولتهای استعماری مسلط مرکزی، در برابر آن موانع گذاشته میشد، برای جوامع خود باز نمایند.

با نگاهی گذرا به تاریخ مرحله عروج موج بیداری خلقها و اوجگیری جنبشهای رهایی بخش، که از سالهای نخست سده بیست به ویژه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه آغاز و تا سال ۱۹۹۱، با فروپاشی و تجزیه سه جریان بزرگ مقاومت ضد امپریالیسم جهانی (سیستم سوسیالیسم دولتی، جنبش جهانی طبقه کارگر در کشورهای مرکز سرمایه داری و جنبشهای آزادیبخش ملی در کشورهای پیرامونی) پایان یافت، در می یابیم که مردمان و دولتهای این کشورها با اتخاذ ابتکارهای نوین و طرح نوآوریهای جدید و متنوع، موفقیتهای چشمگیر و کم نظیری را در زمینه های آموزش و پرورش، علوم و تکنیک، صنایع، کشاورزی، خدمات بهداشتی، معیشتی و تأمینات اجتماعی برای مردمان آن کشورها به دست آورده اند که حایز اهمیت و سرشار از تجربه اندوزی هستند.

اکنون که بحران عمیق ساختاری، "نظام جهانی سرمایه داری" را فرا گرفته و جهان در بحبویه عروج امواج جدید بحران "نظام سرمایه داری جهانی شده" قرار دارد، ما دوباره شاهد بروز قیامها، انقلابهای رنگین، خیزشهای مردمی، جنبشهای آزادیخواهی، نافرمانیهای مدنی، بغاوتها و حرکتیهای تجزیه طلبانه هستیم. و می بینیم که امواج این رستاخیز جدید، از بولفوی، برازیل، ونزوئلا و اکوادور در امریکای لاتین گرفته تا تونس، مصر، لیبیا، یمن، عراق، و سایر کشورهای خاور میانه، اروپا (اوکراین) و آفریقای شمالی و حتی پاکستان را تکان میدهد.

در چنین وضعیتی که تضاد بین فقر و ثروت و یا به عبارت دیگر تضاد بین کشورهای مرکز سرمایه داری و کشورهای پیرامونی در مقیاس جهانی متبازتر و شدید تر میگردد. دیگر مقذور نیست که افغانستان را در **سکوت** نگهداشت.

در تحت تأثیر این خیزشهای رهاییبخش و ادامه اعتراضات مدنی در اغلب کشورهای جهان سوم علیه حاکمیتهای غیر دموکراتیک و از اثر عمیق شدن فاصله بین ثروتمندان و تهیدستان و ادامه نارضایتیهای فزاینده مردم و تداوم جنگ تحمیلی و بدامنی، **شبهه** در سر زمین سوخته و در بند ما هم در حرکت افتاده است. صدای ناقوس از سرگیری مبارزه دموکراتیک و عدالتخواهانه مترقی در کران تا کران کشور پیچیده و ضرورت مبارزه متشکل و هدفمند برای عدالت، آزادی، توسعه، انکشاف و رشد کشور و رفا و بهشد زنده گی مردم نسبت به هر زمان دیگر برجسته گردیده است.

بنأ در چنین اوضاعی، فهم فرآیند و گرگهاگیهای وضعیت جاری برای مبارزین ترقیخواه کشور از جمله با اهمیت ترین مسأله است که باید به آن پرداخت.

## چگونه گی وضعیت جاری،

**شاخصهای اساسی رشد اقتصادی:** از حدود ۳۱ میلیون جمعیت کشور، بیشتر از ۱۵ میلیون آنرا افراد مستعد به کار تشکیل میدهند، که از جمله: ۸۰ درصد در سکتور زراعت، ۱۰ درصد در سکتور صنعت و ۱۰ درصد در عرصه خدمات مشغول کار اند. در آخرین ارزیابی صندوق بین المللی پول، **عاید ناخالص سرانه کشور**، مبلغ ۹۰۰ دالر امریکایی در سال سنجش گردیده که بر مبنای آن افغانستان از نظر عاید سرانه سالانه، در ردیف یکصد و ششمین کشور جهان قرار دارد.

سطح بیکاری در کشور رو به افزایش است، بر اساس احصائیه های منتشر شده جدید، از سوی اداره کار و تأمینات اجتماعی دولت اسلامی افغانستان، ۴۰ درصد نیروی مساعد به کار بیکار اند، هرگاه بی کاران مخفی و موسمی هم در رقم ارایه شده اضافه گردد رقم بیکاران در گراف اشتغال تا ۷۰ درصد ←

بلند می‌رود.

بانک جهانی، عواید ناخالص افغانستان را از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰، به صورت اوسط مبلغ (۳۱،۴۴) میلیارد دالر در سال سنجش نموده است که از جمله، سکتور زراعت و مالداري ۳۱ در صد، سکتور صنعت ۲۶ در صد و بخش خدمات ۴۲ در صد مجموع عواید ناخالص کشور را احتوا مینماید. ارقام فوق نشان میدهد که در سهم سکتور خدمات نسبت به سایر سکتورها افزایش به عمل آمده است، این افزایش عمدتاً ناشی از گسترش فعالیتهای غیر مولد و تجاری و تزریق مساعدهای خارجی و چرخش اقتصاد جنگی امریکا - ناتو در افغانستان بوده در واقع یک رشد ناپایدار و کاذب محسوب میگردد.

از تقریباً ۱۵ میلیون افراد مستعد به کار ۷۰ تا ۸۰ در صد در عرصه زراعت و مالداري و یا فعالیتهای مرتبط آن اشتغال دارند. عرصه زراعت و مالداري با سهم بالاتر از ۷۰ در صد در اشتغال عمومی و ۳۱ در صد، سهم در تولید ناخالص اجتماعی، جایگاه ویژه را در اقتصاد ملی به خود اختصاص داده است. زمین عمده ترین وسیله تولید در اقتصاد ملی کشور به شمار می‌رود.

با آنکه میلیاردها دالر زیر عنوان بازسازی، توسعه و انکشاف اقتصادی افغانستان از سوی جامعه جهانی و کشورهای بزرگ سرمایه داری طی ۱۳ سال اخیر به مصرف رسیده است ولی هنوز افغانستان در قطار عقب مانده ترین کشورهای جهان قرار داشته و نسبت به کشورهای همسایه خود پائین ترین سطح، **سرانه عاید ناخالص داخلی** را دارا است، چنانچه صندوق بین المللی پول در گزارش اخیر خویش (۱۱ اپریل ۲۰۱۱) سرانه تولید ناخالص داخلی افغانستان را در سال ۱۳۹۰ بالغ به ۵۱۷ دالر (در ردیف ۱۶۸ کشور قرار دارد) سنجش نموده در حالیکه در همین سال سرانه تولید ناخالص داخلی کشورهای ایران ۴۷۴۱ دالر، پاکستان ۱۰۵۰ دالر، ازبکستان ۱۳۸۰ دالر، ترکمنستان ۳۷۰۱ دالر و تاجکستان ۷۴۱ دالر بوده است.

### آرایش اجتماعی،

**خرده بورژوازی:** در آرایش اجتماعی، قشر خرده بورژوازی و لایه های مرتبط به آن، طی دو دهه اخیر تغییرات و دگرگونیهای رونما گردیده است.

تا دو دهه قبل، خرده بورژوازی جمعیت اساسی شهرهای بزرگ را تشکیل میداد و طیف گسترده را احتوا مینمود و معمولاً شامل پیشه وران، دوکانداران، کسبه کاران و تولید کننده گان کوچک، دهقانان کم زمین و میانه حال، معلمین و کارمندان رده های پائین اداره های دولتی و خصوصی می گردید.

در وضعیت جاری به صورت کلی خرده بورژوازی افغانی را، میتوان از نظر محیط اجتماعی به بخشهای شهری و روستایی و از نگاه تقدم ظهور آن به بخشهای سنتی و جدید تقسیم نمود.

بخش سنتی این گروه شامل بازمانده گان نظامهای اقتصادی پیشین اند، که به گونه در عرصه تولید و توزیع کالاها و خدمات نقش داشته اند ولی در وضع جاری با گسترش سرمایه داری، میدان فعالیت آنها گندتر و محدودتر گردیده و به مشکلات آنها افزایش به عمل آمده است. و بخشهای وسیعی آنها به ویژه مولدین کوچک هر روز به سمت ورشکسته گی سوق داده میشوند. (به گونه مثال: قالین بافان، بوت دوزان، آهنگران، بافنده گان، ...).

قسمت اساسی بخش میانه حال جامعه، عمدتاً از لایه های خرده بورژوازی تشکیل یافته است، قشر میانه حال بیشتر از دیگران از سیاستهای اقتصادی حاکمیت جاری آسیب دیده و در تنگنا قرار گرفته اند و به اساسی ترین کته گوری ناراضیها و مخالفان دولت تبدیل گردیده اند. خرده بورژوازی جدید، زائیده دوران اشغال و چرخش اقتصاد جنگی است، بخش وسیع آن در شرکتهای خدماتی (ملکی و نظامی)، کارگاه های تولیدی، ساختمانی، تجارتي،

کمیشنکاری، و انجوها! مصروف اند. بیشتر این قشر وابسته به موسسات خارجی دولتی بوده دارای پایگاه اساسی اجتماعی قانونمند نیستند و موقف نوسانی دارند. **بورژوازی:** گسترش دستگاه اداره دولت افغانستان و سرازیر شدن میلیاردها دالر به کشور و به کار افتیدن مهره های از چرخ اقتصاد جنگی و اطلاعاتی امریکا - ناتو در افغانستان، گسترش بی مانند فساد اداری - اقتصادی، افزایش فعالیتهای کارتهای مواد مخدر و قاچاق سلاح، زمینه را فراهم ساختند تا **یک قشر متمول ثروتمند و پولدار** در درون بیروکراسی افغانستان ظهور کند، این قشر نو ظهور نسبتاً از قدرت بر خوردار است و ثروت در لایه های فوقانی آن به شکل بی سابقه متمرکز گردیده است. ویژه گیهای عام این قشر عبارت اند از: یک قشر غیر مولد، تجمل پسند و اغلباً فاقد اخلاق سرمایه داری و بیرون از پروسه تولید قرار دارند. تمایل به سرمایه گذاری و انباشت سرمایه در آنها بی نهایت کم و در واقع یک قشر " انگل " است.

تعدادی از عناصر متشکله این قشر به داد و ستد یا تجارت رسمی و غیر رسمی (مجاز و غیر مجاز) مشغول اند و تعداد دیگر آنها از طریق غضب زمینهای دولتی و عامه، فروش و خرید تاسیسات و جایدادهای غیر منقول به ویژه جایدادهای دولتی و اعمار ساختمانیها، به منظور کرایه و یا اجاره، ثروتها و درآمدهای بزرگ را به خود اختصاص داده اند.

در بیرون از دایره بیروکراسی دولتی، قشر سنتی بورژوازی ملی عمل میکند که عبارت اند از: قشر تاجران ملی، قشر سرمایه گذاران کوچک که در پهنه های مختلف اقتصادی فعال اند، قشر کمپرادوران که انحصار تجارت شرکتهای خارجی را در کشور به دست دارند.

موجودیت تکنوکراتهای بلند پایه اداری - نظامی دولت در ترکیب قشر بورژوازی افغانی یکی از ویژه گیهای این قشر به شمار می‌رود. روند حرکت و رشد بورژوازی تولیدی به طور مؤقت به اختلالهای همراه شده، آهنگ پائین سرمایه گذاری و انباشت سرمایه و رشد بطی بورژوازی تولیدی از یک سو و خصوصی سازی تصدیهای تولیدی دولتی از سوی دیگر، وضعیتی را سبب گردیده که واردات به شدت افزایش یافته و اقتصاد بیش از پیش به سمت دلالی و فعالیتهای غیر مولد سوق داده شود. یا به عباره دیگر تولید به حاشیه رفته و توزیع جای آنرا اشغال کرده، آنهم عمدتاً توزیع کالاهای خارجی وارداتی با کیفیت پائین و قسماً تجملی و غیر ضروری.

صادرات اموال ثبت شده رسمی در سال ۱۳۹۰ در حدود ۳۷۶ میلیون دالر و عواید سرانه صادراتی افغانستان (۱۴،۲)، دالر بوده، در حالیکه واردات اموال ثبت شده رسمی در همین سال (۱۳۹۰)، ۶۳۹۰ میلیون دالر است. (یعنی حدود شش میلیارد و چهار صد میلیون دالر یا به عبارت دیگر بیلانس تجارت خارجی افغانستان، بیشتر از شش میلیارد دالر کسر دارد). مزید به آن مجموعه واردات غیر محصولی در سال ۱۳۹۰، ۷۵۰ میلیون دالر نشان داد شده است. (صادرات عرصه اقتصاد غیر رسمی که در بیلانس تادیات کشور انعکاس نمی یابد، به مراتب بلند تر از این ارقام است). این احصائیه ها و مجموع ارقام منتشر شده از سوی نهادهای دولتی و غیر دولتی در ده سال گذشته نشان میدهد که بیلانس تجارتي افغانستان پیوسته کسر در حال افزایش داشته است. میزان کسر بیلانس تجارت و ارقام فوق، خود فاکت روشنیست که بر پایه آن میتوان سیمای و میزان جامعه مصرفی را مشاهده و عمق فاجعه اقتصادی در کشور را درک نمود.

**اغلب لایه های بورژوازی افغانی،** فاقد تکیه گاه اقتصادی - اجتماعی داخلی است، در صورت برهم خوردن مناسبات موجود سیاسی - نظامی ناشی از حضور نیروهای خارجی و اشغال کشور و تغییر روابط بین المللی و معاملات سیاسی - نظامی و اقتصادی منطقه یی، از **صحنه اقتصادی** ←

مصرفی مورد نیاز عامه و سایر کلاهای ضروری مبدل ساخته است. دامنه وسیع اقتصاد غیر رسمی، (بهره برداری غیر مجاز از منابع زیر زمینی، کشت، پروسس و ترافیک مواد مخدر، فعالیت‌های مالی سیاه و پول شویی، قاچاق، "صادرات و واردات" غیر قانونی کالاها و خدمات . . .) در کشور نه تنها باعث تداوم حکومت‌های ضعیف، چالش فرا روی استحکام قدرت دولتی، تداوم نا امنی و ضعف حاکمیت قانون و تشدید منازعات گردیده، بلکه باعث تضعیف فضا و شرایط لازم برای سرمایه گذاری در فعالیت‌های رسمی سکتور تجارتي و توليدي و به هدر رفتن ثروتهای بزرگ ملی و فرار سرمایه از کشور شده است.

**دولت:** دولت موجود که بدون هیچ گونه مشروعیت سیاسی و حقوقی و تنها به دلیل قدرت نظامی (خارجی و داخلی)، حاکمیت خود را به دست آورده و تداوم می بخشد، نماینده طبقه خاصی نبوده در موقعیت فرا طبقاتی قرار گرفته، اغلب طبقات و اقشار اجتماعی، متکی به دولت و موسسات خارجی بوده و موقعیت فرا طبقاتی دولت شرایطی را ایجاد کرده تا همه حقوق اقتصادی- اجتماعی به گونه در انحصار حاکمیت موجود و نهاد های وابسته به آن قرار گیرد. به دلیل سرشت خود کامه قدرت سیاسی، هیچ گونه قانون نهادینه نشده، قانون در واقع عبارت است از، رای حاکمیت خود کامه فاسد، که هر لحظه می تواند تغییر کند. بدیهی است در شرایطی که همه چیز وابسته به اداره ضعیف دولت، نهادهای وابسته به آن و حامیان بیرونی آنها می باشد، هیچ کس احساس امنیت ندارد، تیم های حاکم مقام، منصب و صلاحیت‌های تفویض شده خود را به عنوان منبع درآمدی مؤقت می شناسند و سعی می کنند حد اکثر استفاده از این فرصت پیشآمده بکنند.

**دولت موجود؛** طی بیشتر از سیزده سال، فرمان روابی، بنابر نبود عزم و اراده ملی و فقدان پلانگذاری دقیق، جامع و علمی، نتوانسته در عرصه فقرزدایی، توسعه متوازن، رفع بیکاری، ایجاد فرصت‌های کار و اشتغال، باز سازی و توسعه زیر ساخت‌های اقتصادی کشور، حتی یک گام موثر و مثمري را بر دارد و امکانها و امداد جامعه جهانی را در امر مهار نمودن بحران انهدام اقتصاد ملی و بحران صعود قییم مواد اولیه و انرژی، افزایش روز افزون بیکاری، نارسایی وضع بهداشت همگانی، بی سرپنایی، آموزش و تحصیل، آلوده گی محیط زیست، و کاهش فاصله میان فقر و ثروت در پیوند با نیازمندی‌های ملی، همسو نموده و در خدمت منافع ملی سوق دهد.

کشور با بحران مدیریت اقتصادی و فقدان تصمیمگیری علمی و دقیق کارشناسانه رو برو است.

برای درک میزان فساد در اداره دولت کنونی، کفایست به گزارش اخیر "اداره جرایم و مواد مخدر سازمان ملل متحد اشاره نمایم، این اداره در گزارش فبروری ۲۰۱۳ خویش اعلام نمود که: افغانها در یک سال (۲۰۱۲) سه میلیارد و نه صد میلیون دالر، رشوه پرداخته اند، این میزان دو برابر عواید داخلی افغانستان و یک چهارم کمک‌های متعهد شده جامعه جهانی در کنفرانس توکیو و جاپان است."

باقیمانده در شماره بعدی

**بیرون میروند.** به رغم تبلیغات رسانه یی، هنوز شیوه تولید سرمایه داری در کشور پا نگرفته و به حیث شیوه تولید سراسری و مسلط در اقتصاد ملی کشور جایگاه اساسی و در حال گسترش را اشغال نکرده و به مناسبات حاکم تبدیل نشده است. آن چی در کشور به نام "اقتصاد بازار آزاد" عنوان گردیده، جز یک اقتصاد بی بند و بار مافیایی - دلالی و یا انارشی اقتصادی و سود جویی و انحصارگری فراقانونی چیزی دیگری نیست.

**نیروی کار:** ترکیب کمی و کیفی صاحبان نیروی کار، در سه دهه اخیر با تحولاتی نوسانی همراه بوده است، تاثیرات ناشی از جنگ دوامدار، تخریب نهادهای تولیدی صنعتی، بی جاشدن و متوالی گردیدن نیروهای مستعد به کار به ویژه نیروی مسلکی و ماهر، انهدام و فروش تصدیهای تولیدی دولتی، ورشکسته گی و رکود کارخانه های تولیدی، عدم برنامه و سیاست روشن برای رشد صنایع تولیدی از سوی دولت، تأثیر منفی را بر طبقه کارگر و سایر صاحبان نیروی کار کشور و جایگاه اجتماعی آنها برجا گذاشته است.

بنابر ضعف کمی و کیفی کارگران صنعتی و نبود تشکل های مستقل و موثر کارگری، روند توسعه و انکشاف نتوانسته از سرعت لازم برخوردار گردد

مؤجز اینکه؛ به صورت کُل جریان عمومی فروپاشی مناسبات و ساختارهای اجتماعی و شکل گیری مناسبات جدید همپا با ظهور لایه ها و اقشار تازه، به گونه یست که به زودی نمیتوان جامعه امروزی افغانی را به طور دقیق، علمی و عینی لایه بندی کرد و انداره و میزان سهم هریک از طبقات، اقشار و لایه های اجتماعی را در دایره ترکیب اجتماعی جامعه افغانی مشخص ساخت، و نقش، موقعیت و سهم آنها را به صورت علمی و دقیق در فرآیند تولید اجتماعی و زنده گی مادی کشور تعیین کرد.

وضعیت جنگی، نوساناتی را در آرایش نیروهای مستعد به کار به میان آورده و به طبع آن بی ثباتی اقتصادی تشدید گردیده، به صورت عموم روند کلی حاکی از تغییرات در آرایش نیروی مستعد به کار از عرصه تولید صنعتی و کشاورزی به سمت خدمات و فعالیت‌های غیر مولد است.

ولی این بدین معنا نیست که جامعه افغانی را یک ساخت و فاقد طبقه ها و تناقضها و تضادهای اجتماعی انگاشت و فاصله یی رو به افزایش میان ثروتمندان و تهی دستان را نادیده گرفت. در نتیجه تداوم جنگها و منازعات دوامدار، تخریب زیر ساخت‌های اقتصادی (سیستم آبیاری، برق، حمل و نقل و شبکه های خدماتی)، انهدام نهادهای حقوقی و تصدیهای تولیدی، دگرگونی ساختارهای کهن اقتصادی، گسترش سلطه اقتصاد غیر قانونی (اقتصاد غیر رسمی)، موجودیت ماینها، منازعات بر سر زمین و غضب اراضی زراعتی از سوی قدرتمندان، بی جاشدن کتله های بزرگ نیروهای مستعد به کار و به طبع آن کمبود منابع بشری ماهر و کادرهای مسلکی، گسترش فساد اداری - اقتصادی و سایر مصیبت‌های ناشی از تجاوز و اشغال به طور کُلّی فرصتها و ظرفیتهای عینی توسعه اقتصادی افغانستان، به اندازه یک نسل مردم این کشور به هدر رفته است.

تسلط اقتصاد جنگی و تبادل یی سود آور دلالی، نبود سرمایه گذاری مولد در بخش‌های صنعتی و کشاورزی، کشور را به وارد کننده عمده اقلام

## متن سخنرانی رئیس نهضت آینده افغانستان در مراسم

## پدرود با رفیق اناهیتا راتب زاد

بانوی افسانه‌ی،

اینک لحظه‌های پدرود آخرین فرا رسیده‌اند. بنگر، هم‌رهانت را که از فراسوی سوگ و اندوه به اشراقی نگه دوخته‌اند که تو یکی از سرچشمه‌های آن بودی، اشراقی که افزون بر نور و شفافیت برین بشری، اندیشه‌های الماسی برهم زدن سبترای تیره‌بندگی و ستم را نیز تا کلبه‌های فقر زادگهت، به ارمغان می‌آورد.

تو بودی که در دامنه‌ی پژواک صدای بلورینت علیه بیداد، نسلی از پیکار جویان جان به کف، قامت افراخت و آن آهنگ امید آور را تسلسل بخشید. تو بودی که در روزان و شبان دلهره انگیز مبارزه، ما را به ایستاده‌گی و برده‌باری فرا می‌خواندی، چون خود، عصاره‌ی بی‌از مقاومت زنان شوربخت افغان در درازنای سده‌ها بودی.

تو بودی که رمز گرانجانی اندیشه‌های مسلط زن ستیز سرزمین و امانده‌ات را گشودی و دختران افغان را با حقایق مظلومیت شان آشنا ساختی. و تو بودی که دوشادوش رفیقانت پرچم ارغوانی قیام را برافراختی و افق‌های رهایی را به خلقی فروخته در مصیبت نشان دادی. آرام بخواب، قهرمان!

ما از اندیشه‌ها و آرمان‌های والایت پاس خواهیم داشت و تا آنگاه که سپیده‌دمان آزادی و داد بر پنجره‌ها ننشیند در این سنگر خواهیم ماند. تو آگاه بودی که در دشوارترین روزهای شکست و یأس، رفیقان راستین تو پیکار دادخواهانه را از سر گرفتند و با همان جهانبینی فرهیخته که تو داشتی، باری دیگر به "جنگ سیاه‌په‌ها"، بی‌باوریها و پشیمانیها رفتند.

تعهد انقلابی ما پا برجاست، ای بزرگ - بانوی تاریخ! ما فرداها را برگ برگ با کلیدهایی چون نام سترده‌ی تو باز خواهیم کرد و به خلق روان - آزرده ات بشارت آزاد زیستی و بهروزی خواهیم برد.

بانوی خاوران که چو خورشید سر زدی  
اشراق وار، بر شب و ظلمت گذر زدی  
بودی تو نور سرخ رهایی به اوج صبح  
بر شیسرای تیره، دمی بال و پر زدی  
با واژه‌های مزده رسان از قیام فجر  
در گوش خامشان، سخن پر هنر زدی  
گفتند بس کنید، هیاهوی کوچه‌ها!  
با بانگ آتشین، تو صدا بیشتر زدی  
تا وا شود شمامه و افسون بنده‌گی  
بر چهره‌ات غرور حقیقت - نگر زدی  
تا سرنهی به ذروه اسطوره‌های داد  
پرچم به دست، شعله به کانون شر زدی

عبدالله نایبی چهاردهم سپتامبر ۲۰۱۴

## شرکت نهضت آینده افغانستان در جشنواره

## هومانیته نشریه حزب کمونیست فرانسه

بنا به دعوت روزنامه هومانیته، نشریه حزب کمونیست فرانسه، هیئت نماینده گی نهضت آینده افغانستان در جشنواره هومانیته که از تاریخ یازدهم الی سیزدهم سپتامبر ۲۰۱۴ در شهر پاریس برگزار گردید شرکت کرد.

در ترکیب مسوول بخش روابط بین المللی، سه تن از اعضای شورای مرکزی و تعدادی از اعضای نهضت آینده افغانستان شرکت ورزیدند. هیئت در مراسم افتتاحیه دهکده جهانی شرکت نموده و ملاقاتهای جداگانه را با رفقای حزب کمونیست فرانسه، حزب توده ایران، حزب کار بلجیم، اتحاد چپ ایران، حزب کمونیست عراق، حزب چپ آلمان و حزب کمونیست لبنان انجام داد.

در ملاقاتها روی مضحکه انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، برنامه‌های ادامه مداخلات امریکا- ناتو، تشدید حملات دهشت افگنانه پاکستان، ضرورت تشدید مبارزه دادخواهانه نیروهای ترقیخواه و دموکرات و سائر مسائل مورد علاقه تبادل نظر صورت پذیرفت.

نهضت آینده افغانستان با شرکت در این گرد همایی بزرگ انقلابی از جنبش چپ افغانی نماینده گی کرده با سرافرازی درفش پیکار دادخواهانه زحمتکشان افغانستان را در مقیاس جهانی برافراشته نگه میدارد.

ایستاده گی نهضت آینده افغانستان در مواضع انسان زحمتکش در شرایط نامساعد کنونی افغانستان مورد تقدیر علاقه مندان بین المللی جنبش چپ افغانی قرار گرفت.

اسرائیل بخشی (از جمله جلیله) را الحاق کرد؛ اردن کرانه باختری رود اردن را جذب کرد. نوار غزه - سید و شصت کیلومتر مربع با محاسبه شهرهای غزه، خان یونس و رفح - زیر کنترل نظامی مصر در آمد و ملحق نشد. غزه تنها سرزمین فلسطینی ماند که هیچ سلطه بیگانه بر آن حاکم نشد. بیش از دوصد هزار پناهنده که ارتش اسرائیل آنها را اخراج کرده بود و در شرایط رقت باری زندگی می کردند و تنها آرزویشان بازگشت به خانه هایشان بود، به ۸۰ هزار بومی اضافه شدند. این حضور گسترده پناهنده گان، و وضعیت ویژه سرزمین، غزه را به یکی از مراکز نوزایی سیاسی فلسطین تبدیل کرد. به رغم نظارت مصر - زیر حاکمیت پادشاه و سپس افسران آزاد که در ۲۳ جولای ۱۹۵۲ او را سرنگون کردند-، فلسطینیها مستقلاً سازمان یافته و عملیات چریکی علیه اسرائیل انجام داده و با هر تلاشی برای استقرار دائمی پناهنده گان در غزه مقابله کردند. همان موقع نیز، اسرائیل به سختی دست به عملیات تلافی جویانه زد و افسر جوانی با قساوتهايش، انگشت نما شد: وی آرل شارون بود.

روز ۲۸ فیروزی ۱۹۵۵، شارون یورشی را به غزه رهبری می کند که در بین نظامیان مصر، سی وشش کشته داد (باید کشته های غیر نظامیان را نیز افزود) و نیز ۸ اسرائیلی کشته شدند. اول مارچ، تظاهرات عظیمی در سراسر سرزمین به راه افتاد که در آنها بی عملی مصر را نکوهش می کردند. در پی این تظاهرات، مرد نیرومند مصر، جمال عبدالناصر ناگزیر شد که سیاست خارجی اش را تغییر دهد. او که تا آن زمان، بیشتر مصریها وی را نزدیک به ایالات متحده می پنداشتند، در بحبوحه جنگ سرد تصمیم گرفت به مسکو نزدیک شود. در آوریل ۱۹۵۵، بر سر راه باندونگ، برای شرکت در نخستین کنفرانس غیرمتعهدها، ناصر با چوین لای، وزیر خارجه وقت چین که در آن کنفرانس شرکت می کرد، ملاقات کرده و از او پرسید که آیا شورویها خواهند پذیرفت که به کشور او اسلحه بفروشند. گرچه پاسخ طول کشید، اما سرانجام پیمان تحویل تسلیحات ساخت چک اسلاواکی در ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۵ بسته شد. بدین ترتیب، شوروی انحصار غرب را در فروش اسلحه به خاورمیانه شکست و با هیاهو وارد صحنه منطقه ای شد.

ناصر همچنین تمایل یافت که به فلسطینیهای غزه آزادی بیشتری دهد تا در گروه های رزمنده متشکل شوند. روز ۲۶ جولای ۱۹۵۶، رئیس جمهور مصر کمپانی کانال سوئز را ملی کرد. در پی آن، تهاجم سه گانه اسرائیل، فرانسه و بریتانیا علیه مصر آغاز شد و به تسخیر نوار غزه منجر شد که تا مارچ ۱۹۵۷ در کنترل اسرائیلیها ماند.

مقاومت مخفی سازماندهی شد. بیان انسانی اشغال بسیار سنگین بود و در جریان آن، «اخلاقی ترین ارتش جهان»، به چندین کشتار در میان غیر نظامیان دست یازید. از جمله، در خان یونس، ده ها نفر که در طول دیواری ایستاده بودند، با مسلسل به رگبار بسته شده و به قتل رسیدند؛ برخی را با هفت تیر کشتند. بدین ترتیب، بین دوصد و هفتادوپنج و پنجصد نفر به قتل رسیدند.

هنگامی که اسرائیل زیر فشار به ویژه امریکا سینا و غزه را ترک کرد، ←

باقیمانده تاریخ پر تلاطم یک سرزمین استراتژیک از صفحه اول برای سرگرمی خود او را فراخوانده به مسخره می گیرند: «سامسون دو ستون میانی را که معبد بر آنها استوار بود، لمس می کند و با بازوی چپ به یکی از ستونها و با بازوی راست به ستون دیگر تکیه می زند و می گوید «باشد که من با «فیلیستین»ها بمیرم و سپس به ستونها فشار آورده و در نتیجه معبد بر سر جباران و همه مردمی که در معبد بودند، فرومی ریزد. شمار کسانی که او با مرگ خویش به دامن مرگ فرستاد، بیشتر از همه آنانی بود که در طول زندگی اش موجب مرگ شان شده بود». این رویداد که در کتاب مقدس روایت شده، در غزه، پایتخت فیلیستین، دشمن عبرانیها می گذرد.

از عهد باستان، غزه چهارراه جاده های تجارتی میان خاورمیانه و افریقا بود. در نتیجه، شهر و سرزمین در مرکز رقابتهای میان قدرتهای دوران قرار گرفتند، از مصر فرعونها تا امپراتوری بیزانس و در این رهگذر امپراتوری رُم. در سال ۶۳۴ میلادی، پیروان دینی که هنوز ناشناخته بود، یعنی اسلام بر امپراتوری بیزانس پیروز شدند که محمد، پیامبر آن دو سال قبل درگذشته بود. تا نخستین جنگ جهانی، به استثنای چند رویداد کم و بیش طولانی (پادشاهی فرانکها، تهاجم مغولها، لشکر کشی ناپلیون بناپارت)، غزه قلمرو مسلمانان بود. ژان پییر فیلیو در ژرف ترین کتاب در مورد این سرزمین می گوید که غزه را می شود به آسانی به دست آورد و به آسانی از دست داد». جنرال بریتانیایی "ادموند آلبنی" در ۹ نوامبر ۱۹۱۷، غزه را که در حکم دروازه ی فلسطین بود، از امپراتوری عثمانی جدا کرد. از این طریق راه بیت المقدس باز شد و در ۱۱ دسامبر، جنرال نام برده وارد شهر شد.

از دیدگاه لندن، هدف فقط شکست سلطان عثمانی، متحد آلمان و امپراتوری اتریش- مجارستان نبود، بلکه تضمینی بود برای کنترل مکانی استراتژیک و حفاظت از کانال سوئز، آب راه ارتباطی حیاتی بین هند و بریتانیا. به این ترتیب، بریتانیاییها نقشه های فرانسه را برای سرزمین مقدس باطل کردند. در سال ۱۹۲۲، بریتانیا قیمومت سرزمینهایی را در جامعه ملل به دست آورد که پس از آن «فلسطین» خوانده شد. و غزه نیز بخشی از آن بود. آنان همچنین ماموریت داشتند که اعلامیه بالفور را به اجرا درآورند. به این معنی که به ایجاد یک موطن ملی یهودی کمک کرده و مهاجرت صهیونیستی را تشویق کنند، و تا تابستان ۱۹۳۹ با شوق و حرارت این کار را به انجام رساندند.

غزه و منطقه اش در همه نبردهای فلسطینیها، چه مسلمان، چه مسیحی، هم علیه استعمار صهیونیستی و هم حضور بریتانیا شرکت کرد. در شورش بزرگ فلسطینیان بین ۱۹۳۶ و ۱۹۳۹ که سرانجام بریتانیا سرکوبش کرد، غزه نقش مهمی داشت - این شکست، به مدتی طولانی، فلسطین را از رهبری سیاسی محروم کرد و دفاع از آرمانهای آن را به حکومتهای عرب واگذاشت (البته اگر بشود چنین گفت).

۱۵ می ۱۹۴۸، فردای اعلام دولت اسرائیل، نیروهای مسلح عرب وارد فلسطین شدند. نخستین جنگ، اولین شکست عربها را در پی داشت. سرزمین هایی که در «طرح تقسیم» مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ برای دولت فلسطین در نظر گرفته شده بود، تکه تکه شد.

کردند. مبارزه مسلحانه با اُفت و خیزش‌هایش تا سال ۱۹۷۱ ادامه یافت. با وحشیگریهای تانکهای جنرال شارون و اعدامهای صحرایی بدون محاکمه قضایی بود که مقاومت مسلحانه باشکست مواجه شد. اما، گرچه مقاومت مسلحانه در هم کوبیده شد، بر ابتکارات سیاسی افزوده شد و به ویژه تماس با کرانه باختری که پیش از ۱۹۶۷ بسیار محدود بود، بیشتر شد. از این پس، نخبگان به ساف پیوستند که به مثابه «تنها نماینده خلق فلسطین» شناخته شده بود.

فقط، اخوان المسلمین رد کردند. آنها به یاری شبکه گسترده اجتماعی شان و نیز توافق ضمنی اشغالگر استحکام یافتند. اسرائیل آن را وزنه ای در برابر دشمن اصلی، ساف تلقی می کرد. قدرت اشغالگر مجمع الاسلامیه را که شیخ احمد یاسین در سال ۱۹۷۳ پایه گذاری کرد، قانونی اعلام کرد. اما این تعلق - گویا لحظه مقاومت هنوز نرسیده بود - ایجاد اغتشاش کرد و در اوایل سالهای دهه ۱۹۸۰، جهاد اسلامی از آن انشعب کرد.

در دسامبر ۱۹۸۷، در غزه بود که انتفاضه اول «شورش سنگها» آغاز شد. این انتفاضه دو پیامد مهم داشت. از سویی، اخوان المسلمین چرخشی عمده در استراتژی اش ایجاد کرد و جنبش مقاومت اسلامی (حماس) را تاسیس کرد که در انتفاضه شرکت کرد، اما جبهه متحد با سازمانهای دیگر را نپذیرفت. از طرف دیگر، سازمان آزادی بخش فلسطین، از این شورش برای کسب اعتبار بیشتر و مذاکره در چارچوب پیمان اسلو بهره برد. مذاکراتی که در روز ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ در واشنگتن با زعامت بیل کلینتون و با امضای یاسر عرفات و نخست وزیر اسرائیل، اسحاق رابین رسمیت یافت. روز اول جولای ۱۹۹۴، عرفات، تشکیلات فلسطینی را در غزه مستقر کرد.

دنباله ماجرا را همه می دانیم. این پیمانها با شکست روبرو شدند. گسترش مستعمره سازی (شهرک سازیهای اسرائیلی)؛ انتفاضه دوم (از سپتامبر ۲۰۰۰)؛ پیروزی حماس در انتخابات مجلس فلسطین در سال ۲۰۰۶؛ امتناع کشورهای غربی از شناسایی حکومت جدید و ائتلاف جناحی از الفتح با ایالات متحده برای پایان دادن به آن؛ تسخیر قدرت به دست حماس در غزه در سال ۲۰۰۷؛ محاصره تحمیلی اسرائیل به یک میلیون و هفتصد هزار اهالی غزه از آن تاریخ.

در سال ۲۰۰۵، ارتش اسرائیل - بدون کوچکترین هماهنگی با تشکیلات فلسطینی - نوار غزه را تخلیه کرد ولی این سرزمین هنوز زیر اشغال مانده است. کلیه راه های زمینی، دریایی و هوایی به اسرائیل وابسته است. این دولت دسترسی فلسطینیها را به بخش مهمی از این سرزمین (۳۰ درصد زمینهای کشاورزی) ممنوع کرده است. و همچنین استفاده از دریا، فراتر از ۶ مایل دریایی را (که از شروع عملیات نظامی در جولای به ۳ مایل تقلیل یافته است) - اسرائیلیها همچنان کنترل احوال مدنی را در اختیار دارند. محاصره یی که این دولت از سال ۲۰۰۷ تحمیل کرده، به رغم محکومیتهای یک صدای «جامعه بین المللی» و از جمله امریکا (گر چه فقط در حرف)، اهالی را به خفقان آورده است و از زمان تخلیه غزه، اسرائیل سه لشکر کشی بزرگ به این سرزمین کرده: در دسامبر ۲۰۰۹، در جولای ۲۰۰۹، در نوامبر ۲۰۱۲؛ و در جولای ۲۰۱۴.

تا هنگامی که محاصره برداشته نشود، تا هنگامی که فلسطینیها از داشتن دولت مستقل خود محروم اند، آتش بس جدید فقط می تواند به مهلته کوتاه خلاصه شود. جنرال دوگل در یک کنفرانس مطبوعاتی مشهور در ۲۷ نوامبر ۱۹۶۷، ادامه جنگ اسرائیل - عربها را پیش بینی کرده بود: «اشغال نمی تواند بدون ستمگری، سرکوب و اخراج ادامه یابد»؛ اشغال «مقاومت می آفریند [که اسرائیل] آن را تروریسم می خواند».

ناصر در اوج محبوبیت بود و ناسیونالیسم انقلابی عرب همچنین. در اردوگاه ها، نسل جدید فلسطینیهای در تبعید، پاسخی به شکست ۱۹۴۸-۱۹۴۹ می یابند. این جوانان برای مبارزه به سازمان هایی مانند جُش ملی اعراب به رهبری جورج حبش، حزب بعث و یا جُشهای گوناگون ناصری می پیوندند. برای آنان، اتحاد عربی، راه آزادی فلسطین خواهد بود.

گروهی از جوانان از تجربه خود در غزه درس متفاوتی گرفتند. آنها مستقیماً به رودررویی با اسرائیل پرداخته و متوجه شدند که حمایت عربی، حتا ناصر تا چه حدی مشروط است. حتی برخی از آنان در مصر به زندان افتادند. این جوانان نتیجه گرفتند که آزادی فلسطین، فقط با تلاش های خود فلسطینیها میسر است. در سال ۱۹۵۹، این جوانان حول یاسر عرفات گرد آمده و الفتح را بنیاد نهادند که حروف اول «جُشش آزادی بخش فلسطین» (به عربی) می باشد. در بین نخستین رزمندگان غزوی که بعدها در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۷۰ نقش مرکزی ایفا کردند، می توان صلاح خلف (ابو یاسر)، خلیل الوزير (ابو جهاد) که نفر دوم فتح شد و در سال ۱۹۸۸، در تونس به دست اسرائیلیها ترور شد؛ یا کمال عدوان، را نام برد که نفر آخر نیز در سال ۱۹۷۳ به وسیله یک کماندوی اسرائیلی [به فرماندهی اهودباراک، نخست وزیر بعدی اسرائیل م.] به قتل رسید.

فلسطینا (فلسطین ما)، نام روزنامه آنها بود که از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۴ در بیروت منتشر می شد. در آن روزنامه آمده است: «ما فقط از شما می خواهیم که شما [رژیم های عرب] با کمر بندی دفاعی فلسطین را احاطه کرده و به نبرد بین ما و صهیونیستها نظاره کنید.» یا نیر در جای دیگر: «آن چه ما می خواهیم، این است که شما [رژیمهای عرب] دستان تان را از فلسطین کوتاه کنید». در اوج نفوذ ناصر، شجاعت ویژه یی لازم بود تا چنین مواضعی گرفته شود.

با این همه، از همان سالهای ۱۹۶۰ با شکست تلاشهای وحدت میان مصر و سوریه (۱۹۶۱-۱۹۵۸)، که ناتوانی کشورهای عربی را در دگرگون ساختن جریان رویدادها نشان داد، جهت چرخش باد تغییر یافت. مبارزه آزادی بخش الجزایر که در ۱۹۶۲ با پیروزی به پایان رسید، الگویی شد. در جنوری ۱۹۶۵، الفتح نخستین عملیات مسلحانه علیه اسرائیل را آغاز کرد و در پی آن، رزمندگان گروه های دیگر که از انتظار وحدت نامحتمل اعراب به ستوه آمده بودند، هر چه بیشتر متشکل تر شدند. شکست جون ۱۹۶۷، به هنگام جنگ شش روزه، به الفتح امکان داد به نیروی عمده تبدیل شود و با توافق ناصر، کنترل سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) را به دست بگیرد. در فیروزی ۱۹۶۹، عرفات به ریاست کمیته ی اجرایی ساف انتخاب شد. فلسطینیها دوباره بازیگر عمده سیاست منطقه ای شد و غزه به این تجدید حیات یاری فراوانی رساند.

در این دوران، چه بر سر سرزمین آمد؟ با اشغال اسرائیل، مقاومت مسلحانه یی سازماندهی شد که سازمانهای متعددی را به جز اخوان المسلمین متشکل کرد. اخوان المسلمین فقط به مددکاری اجتماعی می پرداخت. نخستین حمله به ارتش اشغالگر در ۱۱ جون ۱۹۶۷، یعنی فردای آتس بسی رخ داد که مصر و کشورهای عربی با اسرائیل امضاء

**"زنی از خوابگاه" - اسطوره‌ی از قیام**

یا

**روایتی از سنگستان - ایدیا لوزی****(نگاهی به تازه‌ترین رمان داکتر ببرک ارغند)**

درونمایه اثر است: نشان دادن سیادت مناسبات ظالمانه و فرتوت اجتماعی بر زن افغانی. از این دیدگاه، "زنی از خوابگاه" قیامیست علیه روابط جابرانه اجتماعی و دریچه‌ی برای پرورش زن - اسطوره‌های افغان برای برهم زدن تاریخ!

باری به یاد آمد که آنگاه که اوستا را می‌زیستم، با الهه‌ی رو به رو شده بودم که باران و رویش را به خشکستان زمین ارزانی می‌داشت. چشمانش غوره‌ی رنگ، موهایش خرمایی و لبانش پریش بود و او را اناهیته میخواندند.

این بار ارغند به بعد دیگری از پرداخت آفرینشی رسیده است. با جادویی از واقعیت می‌آغازد و با واقعیت پردازایی جادویی - اسطوره‌ی بی‌پایان می‌برد. زنی می‌آفریند که در متن اسطوره‌های بومی سنگستان و بتهای تراشیده در صخره‌های بلند-آهنگ بامیان از بیغوله‌های تاریخ قد می‌افزاید و در روزمره‌گی تلخ شهری زمستانی، چون کابل، با آدمها و آدمواره‌های زیستگاه خود پرورش می‌یابد و شبانه‌های سرد زندان را تجربه می‌کند.

رمان "زنی از خوابگاه" همه‌چهره‌های واقعیت را تصویر می‌کند: واقعیت آدمهای مشخص گوشتی - استخوانی را که در کوی و برزن ایدیا لوزی و فقر و ترسب تاریخ در پاغنده‌های برف، سمنک می‌پزند، واقعیت سنگین اندیشه‌ها و باورهای جامعه‌ی بی‌راه که در هیئت ریگها و سنگها بر شانه‌ها و مغزهای آدمهای گوشتی - استخوانی گرانی میکنند و آنان را - بایسته و ناخواسته - به سنگستان فرجامین می‌کشاند، واقعیت رویاهای بشری تجسم یافته در چشمان غوره‌ی رنگ و موهای خرمایی دوشیزه‌ی بی‌که رمز "نی گفتن" را از نوری فرود آمده از اختران عشق آموخته است و واقعیتی که پیوسته در تلاش و پیکار "سیرف وار" برای نفی خود در وجود فرا واقعیتی است که انسان را بر سرنوشتش حاکم سازد و راه را برای زاده شدن آبر-انسان باز کند.

"عقرب معروف" چرخشگاه داستان است، چرخشگاه واقعیت تلخ جامعه افغانی به سوی فرا واقعیتی خواستنی. در این چرخشگاه است که اسطوره‌ی زن "غوره‌ی چشم" جان می‌گیرد: زن و آبر-زن، خواب اجتماعی و بیداری بشری، بندهای گره یافته در بستر سده‌ها و نیاز پرواز به بیکرانه‌گی‌هایی، تسلیم شدن به زور و زر و نی گفتن به هر آنچه زنگ تسلیم به رخ دارد، با هم رو به رو می‌شوند. بدین گونه است که ساره، زنی از "خوابگاه"، از خوابگاه کوچ می‌کند؛ نخست با پاهای گوشتی - استخوانی و سپس با اندیشه‌های فراز جویانه اش از ورای ابرهای ایدیا لوزیهای سنگساز. ساره "خوابگاه قرون" را با عظمت یک اسطوره، با نجابت یک زن اسطوره شده، با شهامت فشرده شده در سایه غوره‌ی بی‌نگاهایش، پشت سر می‌گذارد و در اسطوره بلندبندیهای برفگیر کوه‌ها که باشگاه و خشوران و برگزیده گان سَرمدیست، لانه می‌سازد.

رمان "زنی از خوابگاه" از نگاه پرداخت داستانی، و زبان ورزی، در کل، آفریده‌ی شاز از آب در آمده است. نثر ارغند در این اثر شسته تر از پیش، استوار تر بر قواعد و هنجارهای زبان فارسی هویدا میگردد. فضای سرد برفین داستان انتظاری طولانی برای رسیدن فصل رویش می‌آفریند. اما در نهایت به جای بهار، فصل اسطوره از راه می‌رسد. برهم زدن زمستان کابل با بهار نمی‌شود؛ با قیام قامت‌های اسطوره‌ی بی‌شود! پرورش آدمهای داستان در متن رویدادها و پدیده‌های زنده‌گی به گونه تدریجی پیش می‌روند و در تقابل سرشتی با هم، زمینه را برای تبارز دو قهرمان مرکزی - ساره و الیاس - آماده می‌سازند.

رویدادها، کنشها و واکنشهای آدمها از انسجام، بافت درونی داستانی و منطقی همپیوند با ایدیا لوزیهای مسلط بر محیط زیست برخوردار اند. در این اثر کمتر چیزی بیگانه از بایسته‌گی ساختاری داستان و پرورش آدمها و رویدادها به چشم می‌خورد. اما آنچه براننده و ماندگار جلوه میکند

# آینده

د افغانستان د آینده غورځنگ مرکزی اورگان  
\*\*\*

صاحب امتیاز: نهضت آینده افغانستان

مدیر مسوول: قدوس زریب

سکرتر مسوول: عصمت نایخیل

\*\*\*

وجه اشتراک سالانه و یا چهار شماره: مبلغ ۱۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank Account Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220 151

BIC (Bank Identifier Code): CMCIFR2A

\*\*\*

آدرس تماس بامدیر مسوول:

ayenda-editor@ayenda.org

آدرس تماس با سکرتر مسوول:

asmat\_n@hotmail.com

آدرس سایت انترنیتی نهضت آینده افغانستان:

www.ayenda.org

تحت نظر هیئت تحریر:

پوهاند دوکتور مجاور احمد زیار، دوکتور ببرک ارغند، داود

اسعد، قدیر محبوب، شمس صمدی